



که نفت دارید، انرژی هسته‌ای را می‌خواهید چه کار کنید؟ هی تهدید می‌کنند. هی جمع می‌شوند دور هم و به این نتیجه می‌رسند که نمی‌توانند به نتیجه‌ای برسند! هر بار که دانشمندان کشورمان قدمی جلوتر می‌روند، فریادشان بلند می‌شود: «حالا چه خاکی به سرمان کنیم؟!»

هر آدم عاقلی می‌داند که این دادو فریادها فایده‌ای ندارد. یک اسب چموش نمی‌تواند تا ابد به لگدپرانی ادامه دهد. بالاخره یک روز باید حقیقت را قبول کند تا این همه خودش و دیگران را عذاب ندهد.

بیستم فروردین، روز ملی دستیابی به فناوری هسته‌ای است. بعد از تبریک عید نوروز و دوازدهم فروردین که روز جمهوری اسلامی است، این روز را نیز که از افتخارات ملی ماست تبریک می‌گوییم.

امیدواریم همه‌ی ما با جدیت در کسب علم و معرفت به نوبه‌ی خود سهمی در ناامید کردن زورگویان و بدخواهان میهن اسلامی داشته باشیم.

تصور کردنش سخت است، اما یک بار هم که شده تصور کنید، چند کیسه برنج ذخیره کرده‌اید برای روز مبادا. از طرفی پدرتان تصمیم به کشاورزی گرفته و می‌خواهد تکه زمینی را آماده‌ی کشت گندم کند! حالا تصور کنید، یک آدم فضول که انبارهایش پر از گندم است، از پشت کوه بیاید و به پدرتان اعتراض کند: «تو که برنج داری، به چه حقی می‌خواهی گندم بکاری؟ گندم کاشتن برای تو خوبیت ندارد! تو احتمالاً می‌خواهی با این کیسه‌های گندم برای خودت سنگر درست کنی تا زور ما به تو نرسد. اگر دست از کاشت گندم برداری به تو نان نخواهیم داد و ...»

به نظر شما جواب چنین قلدری را چه باید داد؟ آیا نباید به او گفت مرد حسابی وقتی گندم بکاریم، دیگر چه نیازی به نان تو داریم؟ این وضعیت تقریباً شبیه همان چیزی است که درباره‌ی دستیابی ما به انرژی هسته‌ای مطرح است. عده‌ای که مزه‌ی غارت و زورگویی هنوز زیر زبان‌شان است، مرتب تکرار می‌کنند، شما

سرمایه



عید یعنی زندگی نوشتن

محمد علی قربانی

۲
خودمان
فروردین ماه ۱۳۸۹

و ۲۲ بهمن، روز پیروزی
انقلاب اسلامی، عیدهای
ملی ما هستند.

سوم، عیدهای طبیعی؛ مانند عید نوروز که در آغاز
بهار برپا می‌شود.

برخی عیدهای مهم دینی و مذهبی ما عبارت‌اند از: اول
شوال (عید فطر)، دهم ذی‌الحجه (عید قربان)، هیجدهم
ذی‌الحجه (عید غدیر خُم)، پانزده شعبان (میلاد حضرت
امام زمان (عج)) و ۲۷ رجب (عید مبعث). همان‌طور که
عید در لغت به معنی بازگشتن است، تمام این روزها بهانه‌ای
است برای بازگشت به خویشتن و احساس مسوولیت و تحول
درونی. از دیدگاه امام علی، علیه‌السلام، هر روز که در آن گناه
نکنیم عید است.

عیدهای ما

عیدها سه نوع هستند:

اول، عیدهای دینی و مذهبی؛ مانند
عید فطر و عید قربان که مسلمانان جهان
این روزها را جشن می‌گیرند یا عیدهایی هم‌چون عید غدیر خُم
و نیمه‌ی شعبان که جشن ولایت و امامت است.
دوم، عیدهای ملی؛ مانند روز آزادی و استقلال ملت‌ها از
چنگ استعمار. بنابراین ۱۲ فروردین، روز جمهوری اسلامی

عید نوروز

عید باستانی نوروز که هر سال با فرا رسیدن فصل بهار و رستاخیز طبیعت آغاز می‌شود، در ایران و افغانستان آغاز سال نو است. اما در کشورهای همسایه‌ی شمال ایران مثل تاجیکستان، آذربایجان و ترکمنستان که تقویم میلادی رواج دارد، شروع سال نو نیست و فقط به عنوان آغاز فصل بهار جشن گرفته می‌شود. در برخی از متن‌های کهن ایران از جمله شاهنامه‌ی فردوسی و تاریخ طبری، جمشید و در برخی دیگر از متن‌ها، کیومرث به عنوان پایه‌گذار نوروز معرفی شده‌اند. چگونگی پدید آمدن نوروز به روایت شاهنامه، در مطلب بعدی (جام جهان‌بین، از دیروز تا امروز) توضیح داده شده است.

در نوروز، مردم نخست به دیدن بزرگان خانواده، بیماران و اهل قبور می‌رفتند و ادای احترام می‌کردند سپس عید دیدنی آغاز می‌شد. پیش از دید و بازدیدها، هر فرد از خدا می‌خواست که در سال نو روان او را پاک و آرام نگه دارد.

سران دولت هخامنشی در مصر که از ایالت‌های ایران به شمار می‌رفت، آیین‌های نوروز را رواج داده بودند و با اعزام سفیر به حبشه (اتیوپی) از حاکم این سرزمین خواسته بودند که نوروز را به رسمیت بشناسد.

اردشیر بابکان، بنیان‌گذار سلسله‌ی ساسانیان، در سال ۲۳۰ میلادی پس از شکست دادن دولت روم از آن‌ها خواست نوروز را به رسمیت بشناسند. این درخواست مورد پذیرش مجلس سنای روم قرار گرفت.

در دوران ساسانیان متداول بود که در بامداد نوروز، مردم به یکدیگر آب پاشند؛ چون آن را نشانه‌ی آبادانی و برکت می‌دانستند. از زمان هرمز اول مرسوم شد که مردم در شب نوروز آتش روشن کنند. هم‌چنین از زمان هرمز دوم، رسم دادن سکه در نوروز به عنوان عیدی متداول شد.

در تاریخ ۱۰ فروردین ۱۳۸۸، مجلس کانادا، اولین روز بهار هر سال را به عنوان نوروز (Nowruz Day)، عید ملی ایرانیان و بسیاری اقوام دیگر نام‌گذاری کرد و در تاریخ ۸ مهر ۱۳۸۸، سازمان علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد، نوروز را به عنوان میراث معنوی جهانی، به ثبت رساند.

سفرهای روشن و پاک

در بسیاری از نقاط ایران و افغانستان، سفره‌ی هفت‌سین پهن می‌شود. در این سفره هفت چیز قرار می‌گیرد که با حرف سین آغاز شده باشد؛ سفره‌ی هفت‌سین در ایران آداب و رسوم خاصی دارد. در سفره‌ی هفت‌سین، آیینه نشانه‌ی روشنایی، شمع نشانه‌ی نور و درخشش و آب نشانه‌ی پاکی است. برای زیبایی سفره از سنبل و تخم‌مرغ رنگی هم استفاده می‌شود. بعد از ورود ماهی قرمز از چین به ایران، این ماهی‌های کوچک جای ثابتی در سفره‌ی هفت‌سین پیدا کردند. هم‌چنین بعد از افتخار پذیرش اسلام توسط ایرانیان قرآن نیز الهام بخش معنوی و زینت‌بخش این سفره شد. به طوری که قرائت قرآن در هنگام تحویل سال از آداب پسندیده‌ی این لحظه‌های معنوی است. در کابل و شهرهای شمالی افغانستان، سفره‌ی هفت میوه متداول است. در این سفره، هفت میوه قرار می‌گیرد، از جمله: کشمش سبز و سرخ، بادام، پسته، زردآلو، سیب و سنجد. چیدن سفره‌ای مشابه با استفاده از میوه‌های خشک شده، در بین شیعیان پاکستان هم مرسوم است. در پاکستان نوروز را «عالم افروز» می‌نامند که به معنای روز تازه رسیده و روشن کننده‌ی جهان است. در ایام نوروز مردم پاکستان از گفتار نامناسب پرهیز می‌کنند و یکدیگر را با محبت و احترام نام می‌برند. هم‌چنین سرودن اشعار نوروزی به زبان‌های اردو، دری و عربی در این ایام مرسوم است.

مسابقات ورزشی

برگزاری مسابقات ورزشی عمومی در شهرها و روستاها، یکی دیگر از آیین‌های نوروزی است که در برخی از کشورها به مناسبت نوروز برگزار می‌شود. در ترکمنستان، مردان و زنان ترکمن، بازی‌ها و سرگرمی‌های ویژه‌ای از جمله سوارکاری، کشتی، پرش برای گرفتن دستمال از بلندی و شطرنج برگزار می‌کنند. برپایی جنگ خروس و شاخ‌زنی قوچ‌ها از دیگر مراسمی است که در ترکمنستان برگزار می‌شود.

در استان‌های شمالی افغانستان نیز مسابقات بزکشی به مناسبت‌های مختلف از جمله نوروز برگزار می‌شود. بزکشی ورزش ملی افغانستان و یک بازی سنتی گروهی است که با اسب انجام می‌شود. بازی به این صورت است که عده‌ای سوارکار برای گرفتن لاشه‌ی یک بز تازه ذبح شده با هم رقابت می‌کنند. سوارکاران باید لاشه‌ی بز را در حین سوارکاری از روی زمین بردارند و با پیشی گرفتن از رقبا آن را در محل مشخصی که معمولاً با یک دایره علامت‌گذاری شده، به زمین بگذارند.

فراتر از همه‌ی این آداب و مراسم، مهم‌ترین چیزی که می‌توان از نوروز یاد گرفت، این است که ما نیز همراه با طبیعت بیدار شویم و بکوشیم خانه‌ی وجودمان را از آلودگی‌ها پاک کنیم و نو شویم.

جام جهان بین

از دیروز تا امروز

با نگاهی به فیلم پویا
نمایی افسانه‌ی ماردوش:
جام جهان بین

حسن بیانلو

فیلم «افسانه‌ی ماردوش: جام جهان بین» با فیلم‌نامه‌ای از فریدون دانشمند، به کارگردانی حسین مرادی‌زاده، محصول شرکت فرهنگی هنری صباست که جایزه‌ی ویژه‌ی پنجمین جشنواره بین‌المللی پویانمایی تهران را به دست آورده است. این فیلم عروسکی دو قسمت دیگر هم دارد که عبارت‌اند از: افسانه‌ی ماردوش: آژی دهاک و افسانه‌ی ماردوش: نبرد



طرح داستانی فیلم

جمشید، پادشاه ایران زمین، متوجه فتنه‌گری پیرمردی می‌شود که میان دو کشاورز دعوا ایجاد کرده است. به دنبال پیرمرد می‌رود، اما میان آتش گرفتار می‌شود. او به هر ترتیب خود را نجات می‌دهد و به سراغ پیرمرد عابدی می‌رود که در کوه البرز مشغول نیایش است تا پیرسد پیرمرد فتنه‌گر که بوده، عابد می‌گوید او اهریمن (شیطان) بوده است. جمشید تصمیم می‌گیرد برای مبارزه با او و گرفتن جام جهان بین، که در حکم گرفتن چشمان اوست، حرکت کند. عابد می‌گوید برای آن که بتوانی به او بررسی، باید مردانی را با خود همراه کنی که هر یک در کاری توانا باشد.

جمشید شش مرد را با خود همراه می‌کند: کوشیار با گوشه تیزش، کوهیار با چشمی تیزبین، آبتین با زور بازوی بسیار، کاوه‌ی آهنگر، روزبه طبیب و لری که چنگ‌نواز ماهری است. جمشید و این شش نفر به راه می‌افتند و هر بار با مرحله‌ای دشوار روبه‌رو می‌شوند.

آن‌ها به دریا می‌رسند و با تدبیر جمشید، برای اولین بار کشتی می‌سازند و راهی دریا می‌شوند. قهرمانان در دریا دچار گرداب و طوفان می‌شوند و دریا آن‌ها را به ساحل می‌اندازد. از آن سو مردان «چاچ» (نام قدیم تاشکند، پایتخت جمهوری ازبکستان) از راه می‌رسند. سرکرده‌ی آن‌ها مردی پرزور است که مطابق رسمشان، با یکی از تازه‌واردان مج می‌اندازند و در صورت شکست اجازه می‌دهد به راه خود ادامه دهند. آبتین با او زورآزمایی می‌کند و انگشتانش را می‌شکند. با این اتفاق، مردان چاچی پا به فرار می‌گذارند.

سپس به چشمه‌ای می‌رسند. وقتی می‌خواهند آب بخورند متوجه می‌شوند خون‌آلود است. معلوم می‌شود مرد چاچی انگشت‌هایش را در آب کرده است. او از رفتار خود پشیمان است. روزبه انگشتان او را درمان می‌کند و مرد چاچی برای جبران محبت او به آن‌ها می‌گوید به زودی اسیر دیو برف و سرما خواهند شد و راه غلبه بر او پرتاب تیری است که از درختی مخصوص ساخته شده است.

با نشانی‌های مرد چاچی، قهرمانان درخت مخصوص را پیدا و از آن تیر تهیه می‌کنند. کمی بعد اسیر بوران و برفی طاقت‌فرسا می‌شوند و دیو سرما مقابلشان ظاهر می‌شود. جمشید با زدن تیر مخصوص، او را از پا درمی‌آورد و نجات پیدا می‌کنند.

بالاخره نوبت به اهریمن می‌رسد. جمشید با او مبارزه می‌کند و با کشتن اژدهای هفت دریا، موفق می‌شود جام جهان بین را از اعماق دریا به دست آورد و به این ترتیب چشم اهریمن را بر مردمان ببندد.

آن‌ها فاتحانه به سرزمین‌شان بازمی‌گردند و جمشید آن روز را، که آغاز بهار است، عید نوروز اعلام می‌کند.

نکاتی درباره‌ی فیلم

بعضی از اتفاقات و شخصیت‌های فیلم «افسانه‌ی ماردوش: جام جهان بین» از شاهنامه گرفته شده و حتی به بعضی از ابیات حکیم ابوالقاسم فردوسی اشاره شده است، اما در مجموع داستان فیلم ارتباط چندانی به قصه‌ی زندگی جمشید، در شاهنامه ندارد. در این فیلم از چند داستان شاهنامه الهام گرفته شده

است. داستان‌هایی مانند: هفت خوان رستم و هفت خوان اسفندیار. که در آن‌ها قهرمان داستان برای رسیدن به چیزی ارزشمند مجبور می‌شود از مراحل سختی عبور کند. مثلا رستم برای نجات کیکاوس از این مراحل می‌گذرد: کشتن شیر درنده، نجات از تشنگی، کشتن اژدها، کشتن زن جادوگر، شکست یک لشکر جنگی، کشتن ارژنگ دیو و بالاخره کشتن دیوسپید.

تفاوتی که قصه‌ی فیلم افسانه‌ی ماردوش: جام جهان‌بین با قصه‌های هفت خوان دارد این است که در این قصه یارانی با قهرمان اصلی همراه می‌شوند که هر کدام مهارت یا توانایی مخصوص و فوق‌العاده‌ای دارد و در موقعیت‌هایی به کمک افراد گروه می‌آید.

در مجموع، این فیلم که به شیوه‌ی عروسکی ساخته شده، قصه‌ای سرگرم‌کننده است. اما شاید بیش از همه چیز، کنجکاوی ما را برمی‌انگیزد تا بدانیم آیا زندگی جمشید همین گونه بوده است؟ آیا سرنوشت جام جهان‌بین همان است که در فیلم نشان داده شده است؟ آیا این جام به همان شکلی است که در فیلم - تقریباً به شکل یک جام ورزشی - به تصویر کشیده شده است؟ تلاش می‌کنیم در ادامه، به این سوالات پاسخ بدهیم.

جمشید در شاهنامه

جمشید یکی از نخستین و بزرگ‌ترین پادشاهان ایرانی است که داستان

زندگی او شکلی افسانه‌ای به خود گرفته است. او فرزند تهمورث است و هفتصد سال عمر می‌کند:

ساختن ابزار جنگ: نخستین کاری که جمشید پیش گرفت ساختن ابزار جنگ بود تا خود را با آن‌ها نیرو بخشد و راه را بر بدی ببندد. او آهن را نرم کرد و از آن جامه‌های رزم مختلفی مانند زره، خُود، جوشن، خفتان و برگستوان ساخت.

جامه: جمشید از کتان، ابریشم و پشم جامه ساخت و رشتن، بافتن، دوختن و شستن را به مردمان آموخت.

ساختمان‌سازی و خشت‌زنی: دیوها در فرمان جمشید بودند و آن‌ها به دستور او خاک و آب را با هم آمیختند و گِل ساختند و آن را در قالب ریختند و خشت زدند. جمشید



به عقیده‌ی حافظ شیرازی، جام جهان‌بین همان بینش و معرفتی است که باید در خودمان جست‌وجو کنیم

سپس سنگ و گچ را به کار برد و خانه، گرمابه، کاخ و ایوان بر پا کرد.

بیرون آوردن گوهر: جمشید سینه‌ی سنگ را شکافت و از آن گوهرهای گوناگونی، چون یاقوت و فلزات گران‌بهای، چون زر و سیم بیرون آورد تا زیور زندگی و مایه‌ی خوش‌دلی مردم باشد. سپس در پی بوهای خوش بر آمد و به گلاب، عود، عنبر، مشک و کافور دست یافت.

ساختن کشتی و آغاز دریانوردی: جمشید در اندیشه‌ی سفر افتاد و دست به ساختن کشتی برد و به دریاها دست یافت و سرزمین‌های ناشناخته را پیدا کرد. هم‌چنین گفته می‌شود جمشید نخستین انسانی است که به پرورش ماهی پرداخت. به این ترتیب جمشید به همه‌ی هنرها و فنون دست یافت و مردم او سیصد سال چیزی جز خوشبختی ندیدند. حتی بیماری و مرگ در میان آن‌ها از بین رفت. همین باعث شد جمشید دچار خودبینی و غرور شود و علیه خداوند طغیان کند. با این خودکامگی، تأیید و یاری ایزد از او برداشته شد و سپاه ضحاک به ایران زمین تاخت. جمشید گریخت و تا صد سال کسی از او با خبر نبود. تا این که به دست ضحاک کشته شد.

نوروز

جمشید آن زمان که هنوز بر خداوند طغیان نکرده بود، فرمان داد تختی گران‌بها با گوهرهای فراوان برایش ساختند. به دستور او دیوان تخت را از زمین برداشتند و به آسمان بردند. جمشید در آن جا، به یاری ایزد، هم‌چون خورشید تابان می‌درخشید. مردم از دیدن او شگفت‌زده شدند و گمان کردند در یک روز دو خورشید در آسمان پیدا شده. آن‌ها گرد تخت جمع شدند و گفتند این روز **روز نو** است. جمشید هم فرمان داد این روز و پنج روز پس از آن را جشن بگیرند، و به این ترتیب نوروز را بنیان نهاد.

جام جهان‌بین

جام جهان‌نما، جام گیتی‌نما، آینه‌ی گیتی‌نما، جام جم و جام کیخسرو، از جمله نام‌های جامی اسرارآمیز است که گفته‌اند حوادث عالم را نشان می‌دهد. در برخی متن‌های قدیمی گفته شده در این جام اشکال نجومی و سیارات و سراسر زمین نقش شده بود و رویدادهای نقاط دور دست زمین، بر آن منعکس می‌شد. این جام در ادبیات فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد و جنبه‌ی غیب‌بینی آن بسیار مورد توجه قرار گرفته است. به عقیده‌ی حافظ شیرازی، جام جهان‌بین همان بینش و معرفتی است که باید در خودمان جست‌وجو کنیم:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آن‌چه خود داشت ز بیگانه
تمنای کرد...

در ادبیات فارسی گاهی گفته‌اند منظور از

جام جهان‌نما همان انسان است که خداوند توانایی آگاهی از سراسر گیتی را به او داده است. برخی هم گفته‌اند که منظور از جام، مرد خدا و انسان کامل است.

بر خلاف آن‌چه در فیلم افسانه‌ی ماردوش: جام جهان‌بین می‌بینیم، در شاهنامه این جام به جمشید تعلق ندارد و از آن کیخسرو-دیگر پادشاه ایرانی- است. در دیگر متن‌های قدیمی هم قضیه به همین شکل است، ولی به مرور در متن‌های سده‌های بعد، این جام را به جمشید نسبت داده‌اند. فردوسی در داستان بیژن شرح می‌دهد که یک بار بیژن گم می‌شود و او را به کمک جام کیخسرو می‌یابند. وقتی گیو، پدر بیژن برای یافتن فرزندش از کیخسرو کمک می‌خواهد، پادشاه می‌گوید:

بخوایم من آن جام گیتی‌نمای

شوم پیش یزدان بباشم به پای

بگویم تو را هر کجا بیژنست

به جام اندرون این مرا روشنست

به این ترتیب آن‌ها بیژن را پیدا می‌کنند و به کمک رستم او را نجات می‌دهند.

اما ماجرای این جام به همین جا ختم نمی‌شود و برخی آن را با اسکندر-سردار یونانی که جهان‌گشایی‌اش مشهور است- مرتبط کرده‌اند. اسکندر برای زیر نظر گرفتن کشتی‌ها و مقابله با دزدان، بر فراز مناره‌ی اسکندریه آینه‌ای نصب کرده بود. نظامی گنجوی، شاعر گران‌قدر ما، روایت می‌کند که اسکندر پس از فتح ایران، جام کیخسرو را به دست آورد و بر اساس آن «اسطرلاب» را ساخت. این وسیله یکی از ابزارهای نجومی بوده که در قدیم منجمان برای مطالعه و پیش‌بینی وضعیت سیارات از آن استفاده می‌کردند.

جام جهان‌بین هر چه باشد، افسانه یا واقعیت، نشان از آن دارد که انسان از دوران باستان آرزوی وسیله‌ای را داشته است تا بتواند همه‌جا جهان را ببیند. این علاقه‌مندی و کنجکاوی، بعد از قرن‌ها به نتایجی رسیده است و ما با کمک تلویزیون، ماهواره‌ها و شبکه‌ی اینترنت تا حدودی به آرزوی خود رسیده‌ایم! این راه ادامه دارد و با پیشرفت علم و معرفت هر روز شاهد نوآوری دیگری در ساخت جام‌های جهان‌بین خواهیم بود.

در دنیای امروز جام جهان‌بین زیاد شده است و ما باید نگاه هوشمندانه و درستی داشته باشیم تا بازبچه‌ی جام‌ها نشویم.

انسان از دوران باستان آرزوی
وسيله‌ای را داشته است تا بتواند همه
جای جهان را ببیند

آرزوها در برابر دوربین مخفی!

اعظم لاریجانی

پنجره‌های

آبی‌رنگ مدرسه اولین چیزی بود که توجهم را جلب کرد. با هماهنگی مدیر مدرسه وارد کلاس دوم راهنمایی شدم. خودم را معرفی کردم و در حالی که دوربینم را آماده می‌کردم تا از دختران شاد و پرانرژی این کلاس عکس بگیرم، پرسیدم: «بچه‌ها نظرتان راجع به مجله‌ی رشد نوجوان چیست؟» یکی از دانش‌آموزان ایستاد و گفت: «مجله‌ی خوبی است ولی چرا فقط با افراد معروف و موفق مصاحبه می‌کنید؟ مگه ما آدم‌های معمولی حرفی برای زدن نداریم؟» خندیدم و گفتم: «از چه موضوعی می‌خواهید صحبت کنید؟» به سرعت گفت: «آرزوهایمان».

مکثی کردم، نگاهی به ساعت انداختم و ادامه دادم: «خوب همین الان از آرزوهایتان صحبت کنید.» سمیرا که منتظر این فرصت بود، گفت: «آرزو دارم معلم از من درس نپرسد. این‌طوری باور می‌کنم دوستم دارم!» در میان خنده‌ها، با اشاره از مینا خواستم آرزویش را بگوید.

«دلم می‌خواهد یک سفر طولانی در نیمه‌ی دوم سال بروم آلمان یا همین افغانستان. وای! چه کیفی دارد.» کلاس دوباره شلوغ شد. هر کس سعی می‌کرد نمک آرزوهایش را بیشتر کند. ماندانا با صدایی بم گفت: «دلم می‌خواهد پشت گوش من تپل یک دکمه بود هر وقت لازم می‌شد با فشردن این دکمه لاغر می‌شدم و اگر کسی اذیتم می‌کرد با فشار دادن دکمه‌ی جادویی دوباره چاق و گنده می‌شدم.»

کنترل کلاس از دستم خارج شده بود. فقط سعی می‌کردم روی شنیدن آرزوها از گوشه و کنار کلاس تمرکز کنم:

«دلم

می‌خواهد هر وقت معلم بخواهد دفترم را ببیند آب شوم بریزیم زیر پایش. فکر نکنید منظورم این است که خدا نکرده سُر بخورد؟!» سمیه ایستاد و خیلی با احساس گفت: «دلم می‌خواهد کلاسمون سقف نداشته باشد. آن وقت اگر باران بیاید کلاس تعطیل می‌شود. تازه می‌شود گاه‌گاهی وسط درس ریاضی نگاهی به آسمان کرد و قوت قلب گرفت.»

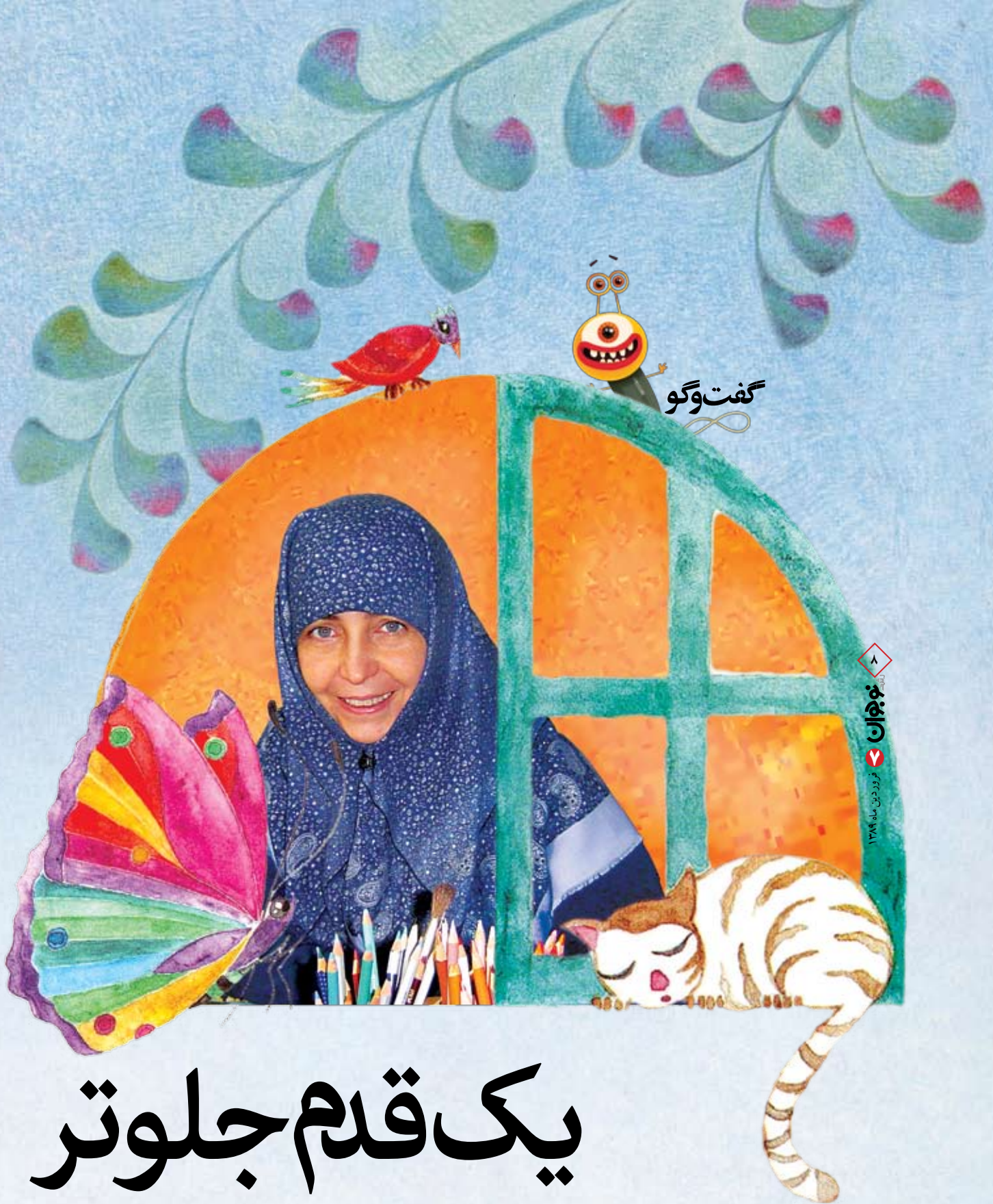
فرشته وسط حرفش پرید و گفت: «دلم می‌خواست یک چوب جادو داشته‌م و هر وقت لازم می‌شد، آرام می‌زدم به بازوی معلممان. او می‌شد من، من می‌شدم او. آن وقت من معلم به اوی شاگرد نشان می‌دادم امتحان دشوار چه مزه‌ای دارد.» میان هیاهوی بچه‌ها زهره گفت: «آرزو دارم دختر مدیر مدرسه باشم. خودتان که می‌دانید چرا!»

لیلا همین‌طور که بالا پایین می‌پرید گفت: «دوست دارم قورباغه بشوم. از این طرف کلاس بپریم آن طرف کلاس و بچه‌ها را بترسانم. یا هر وقت دلم خواست، با یک جهش بپریم اون سر کلاس؛ پیش دوست‌های دیگرم.»

با اشاره‌ی من که دیگر وقتی باقی‌نمانده است شعله حرف آخر را زد: «من آرزو دارم در امتحان جواب‌ها را بدهند و از ما بخواهند برای آن‌ها سؤال بنویسیم...» میان خنده و هیاهوی بچه‌ها از کلاس خارج می‌شوم و به این فکر می‌کنم که با آغاز هر روز، یک برگه‌ی امتحانی سفید در اختیار ما قرار می‌گیرد.

برگه‌هایی که در آن‌ها به آرزوهای ما نمره خواهند داد. باید بیشتر به آرزوهایم فکر کنم!





گفت‌وگو

بخوان
فروردین ماه ۱۳۸۸

یک قدم جلوتر

پای صحبت‌های کِلِر ژوبرت
نویسنده و نقاش فرانسوی
که اسلام و ایران را انتخاب کرده است

حبیب یوسفزاده

تشنگی نعمت است. اگر تشنه نشویم سراغ آب را نمی‌گیریم و بزم‌مرده می‌شویم. خانم ژوبرت که تشنه‌ی حقیقت بوده است، تعریف می‌کند که چگونه در جست‌وجوی آن، به چشمه‌ی زلال اسلام رسید. حرف‌های دل‌نشین‌اش را می‌خوانید:

■ کمی از خودتان بگویید.

□ ۴۸ سال پیش در پاریس، پایتخت فرانسه، در یک خانواده‌ی مسیحی متولد شدم و همان‌جا با پدر و مادر و سه برادر کوچک‌ترم بزرگ شدم. بستگانم هنوز آن‌جا هستند و سالی دو سه بار به آن‌ها سر می‌زنم. رشته‌ی تحصیلی من ادبیات کودکان و علوم تربیتی است. چند سال هم در حوزه‌ی علمیه، علوم دینی خوانده‌ام. از بچگی به کتاب داستان و نقاشی خیلی علاقه داشتم. با نویسندگی و تصویرگری توانستم این دو علاقه را به یک مسیر هدایت کنم.

■ کدام مسیر؟

□ کتاب‌هایی برای کودکان می‌نویسم و خودم آن‌ها را تصویرگری می‌کنم.

■ چه‌طور به دین اسلام علاقه‌مند شدی؟

□ در نوجوانی با این‌که به حضرت عیسی (ع) بسیار علاقه داشتم، چون پذیرفتن حرف‌های کلیسا در مورد خدا برایم سخت بود، کم‌کم از مسیحیت فاصله گرفتم. مدت‌ها سرگردان بودم و دنبال حقیقت می‌گشتم. تا این‌که صحبت‌های مسلمانان در باره‌ی خداوند و رابطه‌ی انسان با خدا، باعث کنجکاوی شدید من شد. من که تا آن زمان شناختی از اسلام نداشتم، با خواندن کتاب‌ها و سوال کردن از مسلمانان، متوجه شدم که دین اسلام در واقع ادامه‌ی راه حضرت مسیح (ع) و تکمیل‌کننده‌ی دین او است. به پرس و جوهایم ادامه دادم تا سرانجام در سن نوزده سالگی تصمیم گرفتم مسلمان شوم.

■ پدر و مادرت مخالفت نکردند؟

□ اول خیلی ناراحت شدند. اما برایشان توضیح دادم که در واقع دین حضرت مسیح (ع) را ترک نکرده‌ام بلکه یک قدم جلوتر رفته‌ام و راهی را انتخاب کرده‌ام که ادامه‌ی راه تمام پیامبران است. کم‌کم به این موضوع عادت کردند و همیشه با محبت و احترام با من رفتار کردند.

■ اسم مسلمانان برای خودتان انتخاب کرده‌ای؟

□ اسم «سمیه» اولین زن شهید در اسلام را انتخاب کرده‌ام و در زندگی روزمره از آن استفاده می‌کنم، اما به عنوان نویسنده، اسم اصلی‌ام را نگاه داشته‌ام.

■ چه‌طور به ایران آمدی؟

□ حدود دو سال پس از مسلمان شدنم، با یک دانشجوی ایرانی ازدواج کردم و کمی بعد - تقریباً ۲۵ سال پیش - به

ایران آمدم.

■ اگر در روز رستاخیز، حضرت مسیح (ع) سوال کند که چرا مسلمان شدی؟ چه جوابی خواهی داد؟

□ به حضرت عیسی (ع) خواهم گفت که با مسلمان شدنم، از پیغمبری که خودش، آمدن او را اعلام کرده بود، پیروی کرده‌ام.

■ این تصمیم، محدودیت‌ها و دردسرهایی برای شما نداشت؟

□ هر نوع زندگی دردسرها و مشکلات خودش را دارد. بزرگ‌ترین مشکل من در آن زمان مربوط به حجاب بود. حجاب را به خاطر عشق به خدا پذیرفته بودم، اما در عمل به خاطر نگاه‌ها و عکس‌المعل‌های مردم، گاهی خیلی سخت بود. ولی آن قدر از مسلمان شدنم احساس خوبی داشتم که نتوانستم آن مشکلات را تحمل کنم.

■ مهم‌ترین جاذبه‌های دین اسلام برای شما چه بوده‌اند؟

□ مهم‌ترین جاذبه‌های دین اسلام برای من دو چیز بود: از طرفی، رابطه‌ی روشن، زلال و بی‌واسطه‌ی انسان و خدا؛

و از طرف دیگر، تأکید بر میانه‌روی در همه چیز، مثلاً در اهمیت دادن هم به دنیا و هم به

آخرت. این میانه‌روی و اعتدالی که در اسلام هست، هنوز برای من خیلی شگفت است و در هیچ دین یا مکتب دیگری آن را به این شکل، دقیق و کامل ندیده‌ام.

■ برای شناخت اسلام چه کتاب‌هایی مطالعه کرده‌اید؟

□ قبل از آن‌که فارسی یاد بگیرم، کتاب‌های اسلام‌شناسان فرانسوی را مطالعه کردم. بعد که به ایران آمدم، خیلی عجله داشتم فارسی یاد بگیرم تا کتاب‌های شهید مطهری، شهید دستغیب، آیت‌الله مظاهری و نویسندگان دیگر را بخوانم. ساعت‌ها می‌نشستم و با مراجعه به لغت‌نامه‌ی فرانسوی جملات این کتاب‌ها را معنی می‌کردم. به همین خاطر فارسی را خیلی زود یاد گرفتم.

■ در باره‌ی آزادی و حقوق زن در اسلام چه نظری دارید؟

□ به نظر دیدگاه اسلام در باره‌ی این‌که زن، به خاطر خلقت متفاوتش، وظایف و حقوق متفاوتی دارد، بسیار منطقی و قابل قبول است. اما فکر می‌کنم که بعضی نکات مربوط به وظایف و حقوق زن هنوز مبهم مانده است. شاید وظیفه‌ی زنان دانشمند باشد که این نکات را روشن کنند. خداوند عادل است و اگر در موردی احساس بی‌عدالتی بکنیم، تقصیر ماست که احکام خدا را خوب درک نکرده‌ایم.

■ نظر‌تان در باره‌ی حجاب چیست؟

□ به نظر حجاب وسیله‌ی خیلی خوبی است تا زن بتواند حضور فعال و سالم و آزاد در جامعه داشته باشد. در فرانسه می‌بینم که زنان چه‌قدر اسیر ظاهرشان هستند تا مورد پذیرش

جامعه قرار بگیرند. در ایران هم بعضی زنان بدحجاب، توجه دیگران را گدایی می‌کنند. حجاب باعث می‌شود به جای ظاهر، شخصیت زن و رفتار و گفتار او اهمیت پیدا کند. اگر زن معنی و ارزش حجاب را درک کند، می‌تواند به راحتی آن را تحمل کند. چه قدر خوب است که دختران جوان بتوانند دور از لجبازی و تقلید از دیگران، به این موضوع فکر کنند که خدا از آن‌ها چه خواسته‌ای دارد و شهادت عمل به آن را هم از خدا بخواهند.

■ از بودن در ایران چه حسی دارید و چه برنامه‌هایی را دنبال می‌کنید؟

□ ایران کشوری در حال سازندگی است و جای فعالیت بسیار است. با وجود برخی مشکلات دوست دارم این جا کار کنم. در فرانسه هم دارم در زمینه‌ی کتاب کودک کار می‌کنم. تا به حال فقط برای کودکان نوشته‌ام و تنها یک کار ترجمه - «زرد و صورتی» نوشته‌ی ویلیام استیگ که نویسنده‌ی داستان «شُرک» هم هست - برای نوجوانان انجام داده‌ام. دوست دارم به یاد نوجوانی خودم که زیاد فکر می‌کردم و کتاب می‌خواندم، برای نوجوانان هم کار کنم.

■ بهترین خاطره‌ی کودکی و نوجوانی؟

□ یکی از بهترین خاطراتم مربوط به زمانی است که برای یک عمل جراحی در بیمارستان بستری شدم و پدر و مادرم تعدادی کتاب داستان برایم خریدند. از این که چند روز توانستم فقط و فقط کتاب بخوانم، خیلی خوش حال بودم.

■ چه توصیه‌ای برای نوجوانان مسلمان دارید؟

□ سه نکته به ذهنم می‌آید که دوست دارم با نوجوانان در میان بگذارم: اول این که خیلی کتاب بخوانند. مطالعه، دنیای محدود ما را وسیع می‌کند و باعث می‌شود مسائل را خیلی بهتر بفهمیم و یاد بگیریم که دیدگاه‌ها و احساسات دیگران را درک کنیم.

دوم این که دفتری داشته باشند که در آن،

فکرها، سؤال‌ها، تجربه‌های تلخ و شیرین و حرف‌های قشنگ دیگران را یادداشت کنند تا بتوانند بهتر فکر کنند، تصمیم بگیرند و زندگی را درک کنند. شاید هم روزی نویسنده شوند...



سوم این که سعی کنند حضور خداوند را هر لحظه در زندگی‌شان حس کنند و به نشانه‌های یاری او دقت کنند تا ایمانشان و عشق و توکلشان به خدا قوی‌تر شود...

■ نویسندگی و نقاشی را چه طور یاد گرفتید؟

- نقاشی را خودم یاد گرفتم، اما برای نویسندگی کلاس رفتم و کتاب‌های زیاد در مورد اصول نویسندگی خواندم و هنوز هم از این کتاب‌ها می‌خوانم. انتقاد دیگران هم خیلی کمک می‌کند برای بهتر نوشتن و البته زیاد نوشتن.

■ مهم‌ترین آرزوها؟

- مهم‌ترین آرزوهایم چندتا است: اول این که عدل جای ظلم و فقر را بگیرد. دوم این که پدر و مادرم مسلمان بشوند. سوم این که فرزندانم صالح و خدانشناس باشند. چهارم این که تمام کسانی که دوستشان دارم عاقبت به خیر شوند. پنجم این که بتوانم طوری باشم و رفتار کنم که خداوند از این که راه اسلام را به رویم باز کرده پشیمان نشود! ...

به حضرت عیسی (ع) خواهم گفت، که با مسلمان شدنم، از پیغمبری که خودش، آمدن او را اعلام کرده بود، پیروی کرده‌ام

■ بهترین داستانی که خوانده‌ای؟

- با این که تا به حال داستان‌های زیادی خوانده‌ام، هنوز بهترین‌شان را «شازده کوچولو» نوشته‌ی سنت اگزوپری می‌دانم و توصیه می‌کنم همه‌ی نوجوانان آن را بخوانند

■ بهترین دوست؟

- بهترین دوست ما، خداست. این را به شدت حس می‌کنم. مهم این است که ما چه قدر بتوانیم به محبت و لطف خداوند پاسخ مناسبی بدهیم.

■ این روزها به چه کاری مشغولی؟

□ مدتی پیش، تصاویر یک کتاب برای خردسالان را به ناشر تحویل دادم و حالا می‌خواهم تصویرسازی داستانی به زبان فرانسه را برای یک ناشر مسلمانِ فرانسوی انجام دهم.

■ اگر صحبت دیگری با خوانندگان

مجله‌ی رشد نوجوان دارید، بفرمایید.

□ ان شاءالله که تک‌تک‌شان بتوانند راهشان را درست انتخاب کنند و یک زندگی زیبا و پر بار برای خودشان بسازند.



Hidden sentences

در میان هر خط از حروف به هم چسبیده‌ی زیر، یک جمله نهفته است. آن‌ها را پیدا کنید.

WHEN DOES YOUR FATHER GO TO WORK EVERY DAY?

HOW MANY STUDENTS DO YOU KNOW IN YOUR CLASSROOM?

DID YOU BUY YOUR BREAKFAST FROM THAT RESTURANT YESTERDAY?

* در هر یک از جدول‌های زیر یک جمله نهفته است. با گذاشتن علامت پیکان (→)

جمله‌ها را پیدا کنید. اولین حرف جمله‌ها در خانه‌ی زرد قرار دارد.

* Find the sentences in following tables:

A	E	O	Y	D
R	Y	U	D	I
S	T	R	E	A
L	A	B	E	D
K	O	O	H	T

E	R	O	F	E
S	U	N	B	P
S	I	R	E	U
E	T	O	K	O
Y	A	D	I	W

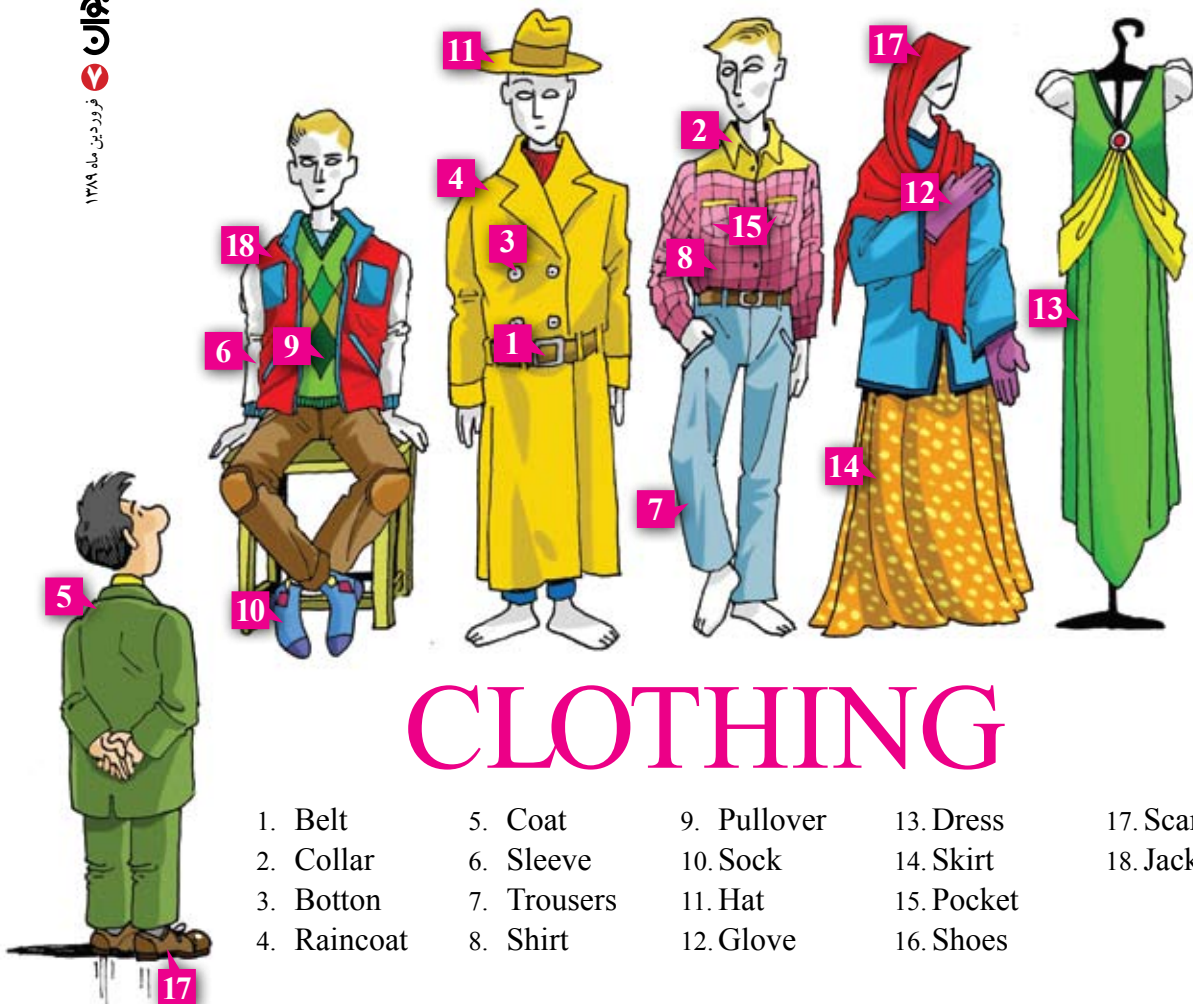
* Now find the office Supplies.

P	R	E	T	U	P	M	O	C
C	E	R	A	S	E	R	B	H
F	L	E	B	P	N	E	O	A
D	P	P	L	I	C	D	O	I
O	A	A	E	L	I	L	K	R
R	T	P	E	L	L	O	P	B
T	S	T	A	M	P	F	A	A
K	D	E	S	K	P	E	N	G

1. COMPUTER
- 2.
- 3.
- 4.
- 5.
- 6.
- 7.
- 8.
- 9.
- 10.



ملیحه ظریف شاهسون نژاد
تصویرگر: سام سلمانسی



CLOTHING

- | | | | | |
|-------------|-------------|-------------|------------|------------|
| 1. Belt | 5. Coat | 9. Pullover | 13. Dress | 17. Scarf |
| 2. Collar | 6. Sleeve | 10. Sock | 14. Skirt | 18. Jacket |
| 3. Botton | 7. Trousers | 11. Hat | 15. Pocket | |
| 4. Raincoat | 8. Shirt | 12. Glove | 16. Shoes | |

آینه‌های

برگ‌ها

مادری بود و دختر و پسر
پسرک از می محبت مست
دختر از فصحی پدر مسلول^۱
پدرش تازه رفته بود از دست
یک شب آهسته با کبایه طبیب^۲
گفت با مادر این نخواهد رست^۳
ماه دیگر که از سموم خزان
برگ‌ها را بود به خاک نشست
صبری ای باغبان که برگ امید
خواهد از شاخه‌ی حیات گسست^۴
پسر این حال را مگر دریافت
بنگر این‌جا چه مایه رقت هست
صبح فردا دو دست کوچک طفل
برگ‌ها را به شاخه‌ها می‌بست
شهریار

نقد

تعجب کردید. نه؟ بله این بار می‌خواهم یک مقایسه‌ی متفاوت انجام بدهم. شعر اول مربوط به محمدحسین بهجت تبریزی معروف به شهریار، شاعر پرآوازه‌ی معاصر و شعر دوم نیز یکی از شعرهای قدیمی و شاید از سروده‌های اولیه‌ی شاعری معاصرتر از شهریار؛ یعنی، قیصر امین‌پور است. شهریار را همه با حیدربابای ترکی و غزل‌های بزرگ‌سال فارسی‌اش می‌شناسند. شاعری که بسیاری از کلمات روزمره را در شعرش به کار برده و سعی در نوسرایی او مشهور است. اما تقریباً کسی شعری مناسب حال و هوای نوجوانان از شهریار سراغ ندارد. شعر بالا نمونه‌ی خوبی از این قبیل شعرهای اوست.

موضوع هر دو شعر - طبق معمول همیشگی صفحگی آینه‌های روبه‌رو - یکی است. این بار موضوع امید را انتخاب کرده‌ام. امید در دو شعر از دو شاعر مشهور که اتفاقاً وزن هر دو شعر آن‌ها هم یکی است. داستان شعرها برگرفته از همان داستان معروف آخرین برگ، نوشته‌ی یک نویسنده‌ی خارجی است. در این داستان نقاش پیری برای زنده نگه داشتن شعله‌ی امید در دل دخترکی بیمار - که فکر می‌کند با افتادن آخرین برگ درخت حیاط می‌میرد - نیمه‌شب برگی روی دیوار روبه‌روی اتاق او می‌کشد تا دخترک را از مرگ نجات دهد. کسی چه می‌داند شاید شهریار از خواندن این داستان و قیصر امین‌پور از خواندن داستان آخرین برگ و شعر شهریار به فکر سرودن شعرهای بالا افتاده‌اند. شاید هم هیچ کدام از حدس‌های بالا درست نباشد. به هر حال موضوعات هنری یا مضمون‌های شعری همیشه نمی‌توانند نو و بی‌سابقه باشند و هنر شاعران در بیان جدید و البته مؤثر آن‌هاست. درباره‌ی حافظ، شاعر بزرگ کشورمان هم منتقدان گفته‌اند که او

بسیاری از موضوعات شعری و مضمون‌های شاعرانه را از شاعران قبل از خود وام گرفته و خود تنها در پرورش زیبای این مضمون‌ها موفق بوده است.

شعر شهریار در قالب قطعه سروده شده است. قطعه شبیه غزل است و برای بیان موضوعات اجتماعی و احساسی و نیز بند و اندرز به کار می‌رود. فرق قطعه با غزل این است که در قطعه قافیه‌ی مصراع دوم همه‌ی بیت‌ها با هم برابر است و مثل غزل لزومی به رعایت قافیه در مصراع اول بیت اول نیست. شعر دوم ولی چهارپاره است. حال این دو آئینه را از نظر زبان و دیگر قابلیت‌های شعری روبه‌روی هم می‌گذاریم.

زبان شاعر در شعر اول قدری قدیمی و اصطلاحاً کهن است. شهریار در شعرهای فارسی خود به میزان زیادی شبیه شاعران قدیمی شعر می‌گوید. اگرچه او تلاش بسیاری در نوآوری زبان در قالب‌های قدیمی شعر فارسی کرد هم‌چنان در شعر او کلمات و ترکیبات قدیمی فراوان یافت می‌شود. عباراتی مثل:

گفت با مادر این نخواهد رست

یا

بنگر این‌جا چه مایه رقت هست

با ترکیب قدیمی و تکراری برگ امید

و...

بوی کهنگی زبان، ترکیبات و مضامین،

فراوان در شعر شهریار به مشام می‌رسد،

اما قدرت اصلی شهریار عاطفه‌ی قوی و

غنچه‌ها



غنچه‌ها

پس پدر کی ز جبهه می آید؟
 باز کودک ز مادرش پرسید
 گفت مادر که روز پیروزی
 نوبهار و شکوفه‌ها که رسید
 باز کودک ز مادرش پرسید
 کی بهار و شکوفه می آیند؟
 گفت مادر که هر زمان در باغ
 غنچه‌ها لب به خنده بگشایند
 روز دیگر سراغ باغ که رفت
 کودک ما به جست و جوی بهار
 دید لب بسته است غنچه هنوز
 بر لب غنچه نیست بوی بهار
 گفت ای غنچه‌های خوب چرا
 لبان را ز غنچه می بندید
 زودتر بشکفید و باز شوید
 آی گل‌ها چرا نمی خندید؟
 گاه با غنچه‌ها سخن می گفت
 گاه خواهش ز غنچه‌ها می کرد
 گاه گلبرگ غنچه‌ای را نرم
 با سرانگشت خویش وامی کرد
 تا در آغوش مهربان پدر
 مثل یک شاخه گل بیابوزد
 فتح و لبخند و غنچه و گل را
 کرد کانه به هم بیامیزد
 قیصر امین پور

اثر گذار اوست. شهریار در اواخر عمر سراپا احساس و اشک شده بود. علت این که خوانندگان شعر اول این قدر تحت تأثیر احساس و عاطفه شعر قرار می گیرند حضور روح شاعر در شعر است. گویی کلمه به کلمه شعر شهریار از اعمال دل او برآمده و به همین دلیل بردل می نشیند.

شعر دوم نیز نگاه زیبا و اثرگذاری به داستان امید دارد. با این تفاوت که شاعر شعر دوم کاملاً به زبان امروز سخن می گوید. غیر از برخی شکست‌های کلمات؛ مثل، «ز» به جای «از» در تکه‌ی «پس پدر کی ز جبهه می آید؟» تقریباً زبان در سرتاسر شعر نو است. اما شاعر این شعر شاید به دلیل آن که شعر مذکور از سروده‌های قدیمی اوست گاه کلمات اضافه و قابل حذف در شعرش به کار برده است. کلماتی که فقط برای پر کردن وزن آمده‌اند. مثل «خوب» در مصراع:

گفت ای غنچه‌های خوب چرا

البته تعداد این کلمات اضافه کم است و اصطلاحاً استفاده از آن‌ها در شعر، یک اشکال بدخیم نیست. معمولاً هر جا زخم و جراحی در بدن انسان بیمار وجود داشته باشد که احتمال خطر مرگ را افزایش بدهد پزشکان از صفت بدخیم برای توصیف آن استفاده می کنند و در مورد جراحی‌های کم خطر، صفت خوش خیم کاربرد دارد. در این جا هم استفاده از کلمات پرکننده‌ی وزن یا شکستن برخی کلمات به ضرورت وزن شعر یک اشکال خوش خیم است. اما یکی از اشکالات بدخیم شعر دوم استفاده از کلماتی است که تلفظ آن‌ها در کنار هم مشکل است؛ مثل:

گاه با غنچه‌ها سخن می گفت
 گاه خواهش ز غنچه‌ها می کرد
 گاه گلبرگ غنچه‌ای را نرم
 با سرانگشت خویش وامی کرد

همان طور که می بینید تلفظ حرف «گ» در کنار «غ» سخت است و بعضی وقت‌ها جای آن‌ها عوض می شود؛ مثلاً، تصور کنید که مصراع اول چنین خوانده شود:

گاه با گنچه‌ها سخن می گفت

به این اشکال در شعر «تنافر حروف» می گویند. تنافر هم خانواده‌ی نفرت و دوری جستن است. غین و گاف در کنار هم چنین حالتی دارند. یکی دیگر از مشکلات شعر دوم نزدیک شدن به شعار است. به خصوص در پاره‌ی آخر شعر که لطمه‌ی زیادی به کل شعر زده است.

اما از همه‌ی این‌ها که بگذریم باید گفت شعر دوم مایه‌های شعری، قافیه‌های جاندار و قوی و نیز عاطفه‌ی خوبی دارد. به علاوه آن که زبان آن نو و کاملاً امروزی است. این طور شعر گفتن ساده نیست و نیاز به تجربه و توان بالایی دارد و بدون شک یکی از دلایلی که شاعر این شعر را برای چاپ در مجموعه‌های شعر نوجوان انتخاب نکرده است همین وسواس شاعرانه‌ی ایشان و آگاهی از نقایص آن بوده است.

پی‌نوشت:

۱. مسلول: کسی که بیماری سل دارد.
 ۲. نخواهد رست: نجات نخواهد یافت.
 ۳. گسستن: جدا شدن
- امیددارم استاد مرحوم، دکتر قیصر امین پور انتخاب این شعر را - که بسیار از نظر نزدیکی موضوع به شعر شهریار برایم جالب بود - برای مقایسه در صفحه‌ی آینه‌های روبه‌رو بر من حقیر ببخشاید.

حکیمه‌ی کهنه سلام‌ی رساند

نوشته‌ی بیفگنی قلی‌آف
ترجمه‌ی شهلا طهماسبی

داستان



راستش را بخواهید سلام‌های چکمه‌ی کهنه به درد کسی نمی‌خورد، چون هیچ‌کس توجهی به آن یک جفت چکمه‌ی کهنه نداشت. با این حال، معلوم نیست چرا چکمه‌ی کهنه اصرار داشت به کسانی که اصلاً نمی‌شناخت، سلام برساند.

آقای چتر سیاه که فوق‌العاده باسلیقه بود و همیشه مطابق آخرین مد روز لباس می‌پوشید، اعلام کرد: «می‌خواهم بروم کمی قدم بزنم! امروز هوا عالی است، حسابتی سرد و مرطوب شده، دیشب تا صبح باران می‌آمد و فکر می‌کنم الان شدیدتر هم شده باشد.»

آقا چکمه‌ی کهنه هم که کمی احساساتی تشریف داشت، فریاد کشید: «آه! خواهش می‌کنم اگر سر راهت به پله‌ی چهارم ورودی مغازه‌ی نانوايي رسیدی سلام مرا به او برسان. فقط دو کلمه به او بگو: چکمه‌ی کهنه سلام رساند!»

آقای چتر سیاه با لحنی سرد و بی‌تفاوت گفت: «خیلی خوب، اگر یادم بود بهش می‌گویم.» و بیرون در ناپدید شد.

هنوز پایش را از در بیرون نگذاشته بود که بلافاصله حرف آقا چکمه‌ی کهنه فراموشش شد و با این‌که از نانوايي هم گذشت و چند لحظه‌ای روی پله‌ی چهارم مکث کرد، هیچ حرفی درباره‌ی سلام آقای چکمه‌ی کهنه به پله نزد. این چکمه‌ی کهنه هم چه حرف‌های احمقانه‌ای می‌زند! یعنی کسی هم است که حاضر باشد با او آشنا بشود؟

این آقا چکمه‌ی کهنه هم واقعاً حکایتی بود. اولاً چند سال می‌شد که از ریخت و قیافه افتاده بود. مرتب تلوتلو می‌خورد و اصلاً نمی‌توانست خودش را صاف نگه دارد، چون که پاشنه‌هایش به کلی رفته بود. ثانیاً، تمام چرمش از سر تا پا پوسته‌پوسته شده بود و به هیچ وجه معلوم نبود از اول چه رنگی بوده است. حالا خودتان قضاوت کنید، واقعاً چه فایده‌ای داشت که آدم سلام چنین موجود درب و داغان و چروکیده‌ای را به دیگران برساند؟!

راستش آقا چکمه هم هیچ‌وقت نمی‌پرسید که آیا سلام‌هایش به پله رسیده است یا نه. سال‌ها بود که آقا چکمه پایش را از خانه بیرون نگذاشته بود. آخر مگر می‌شد با این ریخت و قیافه بیرون برود! دست کم ده‌سالی می‌شد که او را دور انداخته بودند، اما چون برای کسی مزاحمت ایجاد نمی‌کرد، هنوز روی جاکفشی راهرو ایستاده بود و به بزرگ و کوچک

سلام می‌رساند.

- بگو که چکمه‌ی کهنه سلام رساند.

برس کفش خانم با غرولند گفت: «محض رضای خدا دیگر بس کن. مردم از سلام نرساندن تو نمی‌میرند.» برس خانم خیلی سیخ سیخی و زبر بود و آقا چکمه‌ی کهنه خوش‌حال بود که دیگر مجبور نیست با او تماس پیدا کند. آدم از فکر تماس با او پشتش تیر می‌کشید. برس کفش خانم تا به حال یک‌بار هم پایش را از خانه بیرون نگذاشته بود، چون فکر می‌کرد که خیابان جز آلودگی و خاک و خُل چیز دیگری ندارد.

آقا چکمه‌ی کهنه با اعتراض گفت: «نه خیر، می‌میرند، همه دوست دارند بهشان سلام برسانند. چون می‌فهمند که دوستانشان آن‌ها را فراموش نکرده‌اند.»

کیف پارچه‌ای گلدار که همیشه وقتی اهالی خانه به ملاقات کسی می‌رفتند، پیش از رفتن، هدیه‌ای در آن می‌گذاشتند و با خودشان می‌بردند، با فیس و افاده به چکمه‌ی کهنه گفت: «اگر بخواهی نشان بدهی که دوستانت را فراموش نکرده‌ای، باید یک چیز به درد بخور برایشان بفرستی؛ مثلاً یک کتاب یا یک دسته گل یا این‌که یک قلنبه‌ی گوشت حسابی.» کیف پارچه‌ای گلدار خودش را در مورد آداب معاشرت خیلی قبول داشت و حق همه‌جور اظهار نظر را به خودش می‌داد.

آقا چکمه‌ی کهنه آهی کشید و گفت: «اما کسانی که ما بهشان سلام می‌رسانیم به چیزهای مصرفی نیازی ندارند. مثلاً یکیش همین پله‌ی چهارم ورودی نانوايي، او دسته گل به چه دردش می‌خورد؟ او که گلدان ندارد. تازه خواندن هم بلد نیست، بنابراین کتاب هم برایش فایده‌ای ندارد. گوشت هم نمی‌خورد،

پس من نمی‌توانم چیزی برایش بفرستم...



از همه‌ی این‌ها گذشته، من که اصلاً چیزی ندارم.»
کیف پارچه‌ای گلدار گفت: «در این صورت باید برایش چیزی بفرستی که لازم داشته باشد.»
آقا چکمه‌ی کهنه پرسید: «خوب، به نظر تو چی برایش خوب است؟»

کیف پارچه‌ای گلدار با لحنی از خود راضی و کشدار گفت: «والله چی بگویم، نمی‌دانم، بالاخره همه یک چیزی لازم دارند. مثلاً می‌توانی با کمی واکس مخصوص پله و یک حوله‌ی نرم، سروته قضیه را هم بیاوری.»

آقا چکمه‌ی کهنه جواب داد: «بدون این چیزها هم می‌شود به دیگران فهماند که به یادشان هستی. مسئله این است که همه مرا فراموش کرده‌اند و هیچ‌کس دیگر مرا نمی‌خواهد.»
بسر کفش خانم با عصبانیت گفت: «خوب، پس تعجبی ندارد که کسی بهت احتیاجی ندارد، چون تنها چیزی که می‌توانی برایشان

بفرستی، سلام است.»
به نظر او کیف پارچه‌ای گلدار در این مورد کاملاً حق داشت.

آقا چکمه‌ی کهنه دوباره در جواب فقط آهی کشید و بیشتر از پیش کج و کوله شد. مگر می‌شود این حرف‌ها را به کسی بزنند و او کج و کوله نشود؟
اصلاً نمی‌شد فهمید که پله‌ی چهارم

چه چیزی لازم دارد. شاید اصلاً چیزی لازم نداشت.
آقای چتر سیاه به آقا چکمه‌ی کهنه قول داد که دفعه‌ی دیگر وقتی به مغازه‌ی نانوايي رفت، از پله سؤال کند که چه چیزی لازم دارد و به آقا چکمه‌ی کهنه بگوید.

به محض این که هوا دوباره خوب و بارانی شد، آقای چتر سیاه برای قدم‌زدن بیرون رفت و مخصوصاً خودش را دم مغازه‌ی نانوايي روی زمین

انداخت. بعد پهلوی پله‌ی چهارم متوقف شد و گفت: «پله‌ی چهارم، اشکالی ندارد چیزی ازتان بپرسم؟»

خانم پله‌ی چهارم با لحنی ضعیف گفت: «نه، خواهش می‌کنم بپرسید.» او خیلی پیر بود و صدایش کمی دورگه و خشن شده بود.

می‌خواهم ببینم شما دقیقاً چه چیزی لازم دارید. بگویید ببینم اگر کسی بخواهد برای شما هدیه‌ای تهیه کند، چه باشد بهتر است؟
پله‌ی چهارم لبخندی زد و بی‌معطلی گفت: «سال‌ها پیش من به شدت به یک چکمه‌ی چرمی با ابهت دل‌بسته بودم. آخ، اگر بدانید

چه قدر خوشگل بود! همیشه برق می‌زد و بوی واکس می‌داد، پاشنه‌هایش شاد و بی‌خیال تپ‌تپ صدا می‌کرد... بله، به گمانم دیگر پیر شده باشد. اما یک چیزی را به‌تان بگویم، حاضرم همه چیزم را بدهم تا بشنوم که بهم سلام رسانده!»
بعد قطره‌های اشک از صورت او روی سر پله‌ی سوم غلتید.

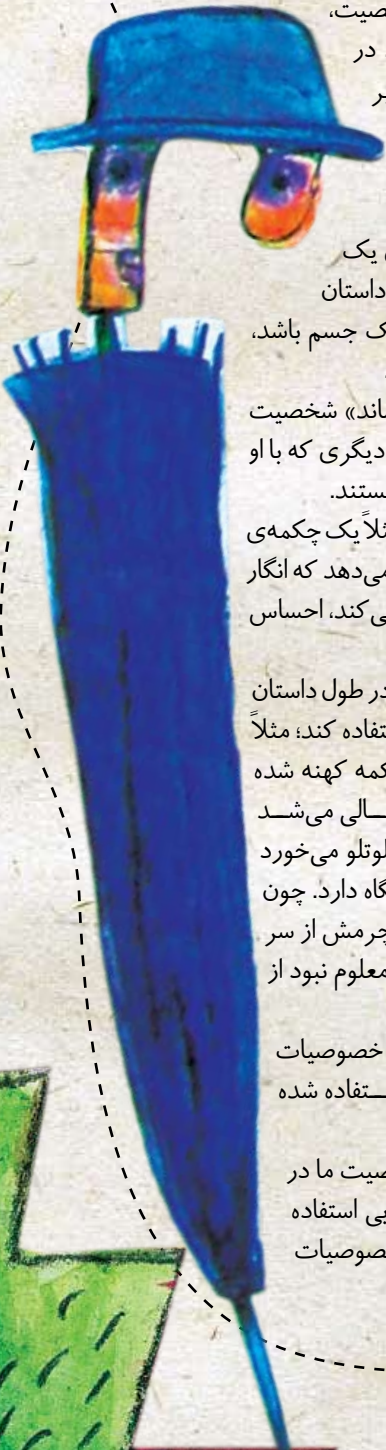
اما البته آقای چتر سیاه در این باره حرفی به آقا چکمه‌ی کهنه نزد. چون واقعیت این است که او به کیف پارچه‌ای گلدار علاقه پیدا کرده بود و دلش نمی‌خواست کسی بفهمد که حتی کیف‌های پارچه‌ای گلدار هم گاهی اشتباه می‌کنند.

شخصیت‌پردازی در داستان

حسین فتاحی

شخصیت‌پردازی؛ یعنی نشان‌دادن شخصیت در داستان. خواننده وقتی داستانی را می‌خواند، دوست دارد بفهمد شخصیتی که از او حرف می‌زنند و برای او اتفاقی افتاده، چه‌طور آدمی است؟ چند سال دارد؟ زن است یا مرد؟ دختر است یا پسر؟ جوان است یا پیر؟ روستایی است یا شهری؟ آدم خوش‌قلب و مهربانی است یا بدجنس و بدذات؟ خواننده دوست دارد، این چیزها را بداند تا بهتر با شخصیت همراه شود. برای همین، یکی از کارهای مهمی که نویسنده





ملاحظه‌ی همسفرش را نمی‌کند و...
به این روش نشان‌دادن شخصیت،
شخصیت‌پردازی غیرمستقیم می‌گویند. در
دنیای داستان، شخصیت‌های داستانی، بر
دو دسته‌ی انسانی و غیرانسانی تقسیم
می‌شوند. شخصیت‌های غیرانسانی
ممکن است در داستانی حیوان؛ مثل
شیر یا پروانه باشد. یا در داستان دیگری یک
عروسک شخصیت اصلی باشد، مثل داستان
پینوکیو. یا حتی ممکن است شخصیت، یک جسم باشد،
مثل یک کفش، قوری، یک تکه سنگ و ...
در داستان «چکمه‌ی کهنه سلام می‌رساند» شخصیت
داستان، یک چکمه است. و شخصیت‌های دیگری که با او
سر و کار دارند، چتر، مغازه‌ی نان‌واپی و ... هستند.
در این داستان‌ها، با این که شخصیت ما؛ مثلاً یک چکمه‌ی
کهنه است اما نویسنده طوری آن را نشان می‌دهد که انگار
چکمه یک آدم است. حرف می‌زند، فکر می‌کند، احساس
دارد، حتی پیر و چروکیده می‌شود.
نکته‌ی خیلی مهم این است که نویسنده در طول داستان
باید مواظب باشد از خصوصیات چکمه استفاده کند؛ مثلاً
در این داستان، برای این که نشان دهد چکمه کهنه شده
و چکمه‌ی پیری است، می‌گوید: «چند سالی می‌شد
که از ریخت و قیافه افتاده بود. مرتب تلوتلو می‌خورد
و اصلاً نمی‌توانست خودش را صاف نگاه دارد. چون
پاشنه‌هایش به کلی رفته بود. ثانیاً تمام چرمش از سر
تا پا پوسته پوسته شده بود و به هیچ وجه معلوم نبود از
اول چه رنگی بوده است.»
می‌بینید که چطور برای پیر بودن چکمه از خصوصیات
چکمه مثل پاشنه، جنس چرم آن و ... استفاده شده
است.
حالا اگر در داستان دیگری؛ مثلاً شخصیت ما در
چوبی بود، باید از خصوصیات یک در چوبی استفاده
کنیم. اگر شخصیت یک روباه بود، از خصوصیات
روباه استفاده کنیم.

انجام می‌دهد. شخصیت‌پردازی است. نویسنده همان‌طور
که آرام آرام داستانش را شروع می‌کند، شخصیت اصلی و
موردنظر را هم وارد داستان می‌کند و به خواننده می‌گوید که
این شخصیت کیست. چه خصوصیتی دارد، چندساله است،
کجایی است و حالا چه مشکلی برایش پیش آمده است.
نویسنده باید شخصیت را طوری نشان دهد، که خواننده با او
دوست شود. انگار که او را دیده و او را می‌شناسد. بعد با او
همراه شود تا مشککش حل شود.

یکی از شیوه‌های معرفی شخصیت، توصیف ظاهر شخصیت
است؛ یعنی این که به خواننده بگوییم شخصیت داستان ما از
نظر ظاهری چگونه است. بلندقد است یا کوتاه‌قد. چاق است،
یا لاغر، آدم زیباروی و خوش‌تیپی است یا آدم معمولی. بگو
بخند و سر و زبان‌دار است یا کم‌رو و کم‌حرف. حتی بگوییم
چه لباسی پوشیده و موی سرش چه طور است و ...

نشان‌دادن این چیزها، یک جنبه از شخصیت‌پردازی است
که به آن شخصیت‌پردازی مستقیم می‌گویند؛ یعنی نویسنده
به‌صورت خیلی مستقیم ظاهر شخصیت را نشان می‌دهد.

اما این‌ها کافی نیست و ما باید علاوه بر نشان‌دادن حالات
ظاهری شخصیت، حالات درونی و خصوصیات درونی او را
هم نشان دهیم. باید به خواننده بگوییم، مثلاً این جوان به
ظاهر خوش‌تیپ و زیبا، آیا آدم خوب، فداکار و مهربانی هم
است یا نه؟ آیا باسواد است یا شخصیت پخته و با تجربه‌ای
دارد؟ و ... یا برعکس ممکن است بخواهیم به خواننده‌ی خود
نشان دهیم که نباید ظاهربین بود. چه بسا، آدم‌های به ظاهر
ساده و معمولی که خیلی با معرفت، باسواد و لوطی هستند.

برای این که خواننده شخصیت ما را باور کند، باید در ابتدا
مشخصات ظاهری او را توصیف کنیم، بعد در جریان داستان
با اتفاق‌هایی که می‌افتد، نشان دهیم شخصیت موردنظر
چه‌طور عمل می‌کند؛ چون عمل آدم‌هاست که مهم است.

برای نشان‌دادن شخصیتی که ظاهر و باطنش یکی نیست،
اول خصوصیات ظاهری او را نشان می‌دهیم؛ مثلاً برای این که
بگوییم خوش‌تیپی، خوب حرف‌زدن و ... این خصوصیات برای
شناخت یک فرد کافی نیست رفتارهای او را هم توصیف
می‌کنیم. بعد شخص دیگری را نشان می‌دهیم که با نگاه به
ظاهر این فرد پیش خودش تصور می‌کند که آدمی با این
خصوصیات، حتماً فرد خوبی است. با او دوست می‌شود یا در
کاری با او شریک می‌شود یا با او به سفر می‌رود. اما در عمل
می‌بیند که این آدم به ظاهر خوب، چه‌قدر بد است. مثلاً،
اگر با او شریک شده، باید نشان دهیم که در شراکت آدم
درستی نیست، عادلانه رفتار نمی‌کند. مسئولیت خودش را
انجام نمی‌دهد و ...

برای نشان‌دادن این که فرد خوش‌سفری نیست، در طول
سفر رفتار او را نشان می‌دهیم که مثلاً خودخواه است و اصلاً

تصویرگر: سام سلماسی

ابراهیم اصلانی

شغل‌ها

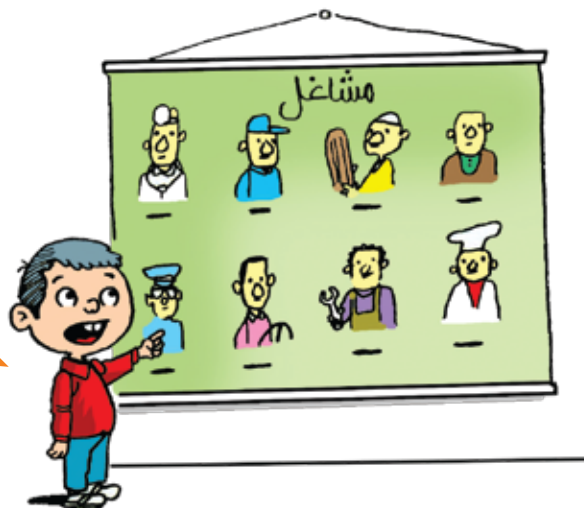


پنجره‌ای به زندگی

کوچکی که بودی تصوّرات کودکان‌های درباره‌ی شغل آینده‌ات داشتی.



بزرگ‌تر که شدی، با شغل‌ها بیشتر آشنا شدی.



۱۶
مجله پوچان
فروردین ماه ۱۳۸۹



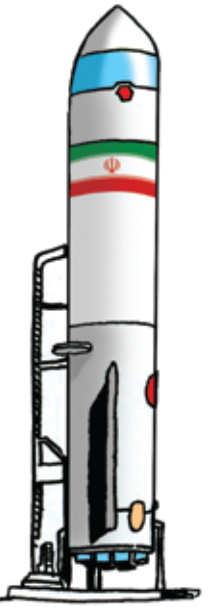
گاهی تصوّر می‌کنی شغل آینده‌ات را پیدا کرده‌ای.



گاهی درباره‌ی شغل‌ها تغییر عقیده می‌دهی.



گاهی با شغل‌هایی آشنا می‌شوی که برایت جذاب است.



گاهی فکر می‌کنی شغلی خوب است که درآمد بالایی داشته باشد.



برای تصمیم‌گیری درست درباره‌ی شغل‌های آینده، به دست‌آوردی.



برای تصمیم‌گیری درست درباره‌ی شغل‌های آینده، به دست‌آوردی.

شاید با گذشت زمان و افزایش تجربه، در مورد شغل آینده‌ات هم به نتایج جدیدی برسی.



جانوران

عنکبوت‌ها از جالب‌ترین جانوران دنیا هستند و با هر شرایط آب و هوایی سازگارند. از صحراهای گرم تا کوهستان‌های سرد و یخ‌بندان. تار ابریشم ظریف و نیش زهر آگین‌شان به آن‌ها امکان داده است در سراسر دنیا به حیات‌شان ادامه دهند. عنکبوت‌ها از نخستین جانورانی بودند که حدود چهارصد میلیون سال پیش قدم به خشکی نهادند. این جانوران شکارچی از حشراتی؛ مانند پشه، مگس و سوسک تغذیه می‌کنند. برخی عنکبوت‌های بزرگ هم چون رتیل، حتی پرنده‌های کوچک را هم می‌خورند.



تنگنی‌های خلقت



نوع تار عنکبوت‌ها با یکدیگر فرق دارد. بعضی‌ها تار چسب‌ناک دارند و حشرات موقع برخورد، به آن‌ها می‌چسبند. برخی نیز تارهای پُرزدار دارند که حشرات موقع فرود بر آن‌ها پای‌شان میان پُرزها گیر می‌کند و به دام می‌افتند. غیر از گونه‌هایی مثل، عنکبوت گرگی و جهنده، چشم بیشتر عنکبوت‌ها بسیار ضعیف است. در عوض نوعی اندام‌های حسی در پاهای خود دارند که به لرزش حساس هستند. وقتی حشره‌ای در دام آن‌ها گرفتار می‌شود، لرزش تار، خبر یک غذای لذیذ را به عنکبوت می‌رساند.

آن‌ها برای درآمان ماندن از سرما یا گرمای شدید به زیر خاک پناه می‌برند. گونه‌ای از عنکبوت‌های جهنده می‌تواند در پناه گاه‌زیرزمینی خود بین‌شان را با تارهای ابریشمی می‌پوشانند.



هنرمند

مجید عمیق



چند نوع عنکبوت وجود دارد؟

دانشمندان تاکنون حدود ۳۸۰۰۰ نوع عنکبوت را شناسایی و با توجه به ویژگی‌های ظاهری‌شان به گروه‌های مختلف تقسیم کرده‌اند. برخی از این گونه‌ها عبارت‌اند از:

عنکبوت‌های تله‌گذار

درون حفره‌های زیرزمینی زندگی می‌کنند و با تار ابریشم برای ورودی پناه‌گاهشان دریچه‌ای درست می‌کنند که باز و بسته می‌شود.

عنکبوت‌های تار قیفی

تار این نوع عنکبوت به صورت کلاف در هم تنیده‌ای به شکل قیف در دهانه‌ی حفره گسترده می‌شود.



رتیل‌ها

جثه‌ای درشت و پشمالو دارند و تار نمی‌تنند. به آن‌ها عنکبوت‌های پرنده خوار هم می‌گویند.



عنکبوت‌های تَف انداز

موقع شکار، تار چسب‌ناکش را به سمت طعمه تَف می‌کند و آن را به دام می‌اندازد.

عنکبوت‌های تورانداز

تارهای کوچکی می‌تنند و آن را مثل تور ماهی‌گیری به سوی طعمه می‌اندازند.

فایده‌ی تار عنکبوت

تار عنکبوت تَه برابر مقاوم‌تر از فولاد و بیست برابر انعطاف‌پذیرتر از نایلون است. از این رو به آن فولاد زنده هم می‌گویند. اگر با تار عنکبوت تور ماهی‌گیری ببافیم، به قدری محکم خواهد بود که می‌تواند بدون پاره‌شدن، یک هواپیمای جت مسافربری را متوقف کند! هم‌چنین تور عنکبوت برای تهیه‌ی جلیقه‌های ضد گلوله، نخ جراحی، زردپی مصنوعی، طناب کوه‌نوردی، چتر نجات و بسیاری چیزهای دیگر قابل استفاده است.

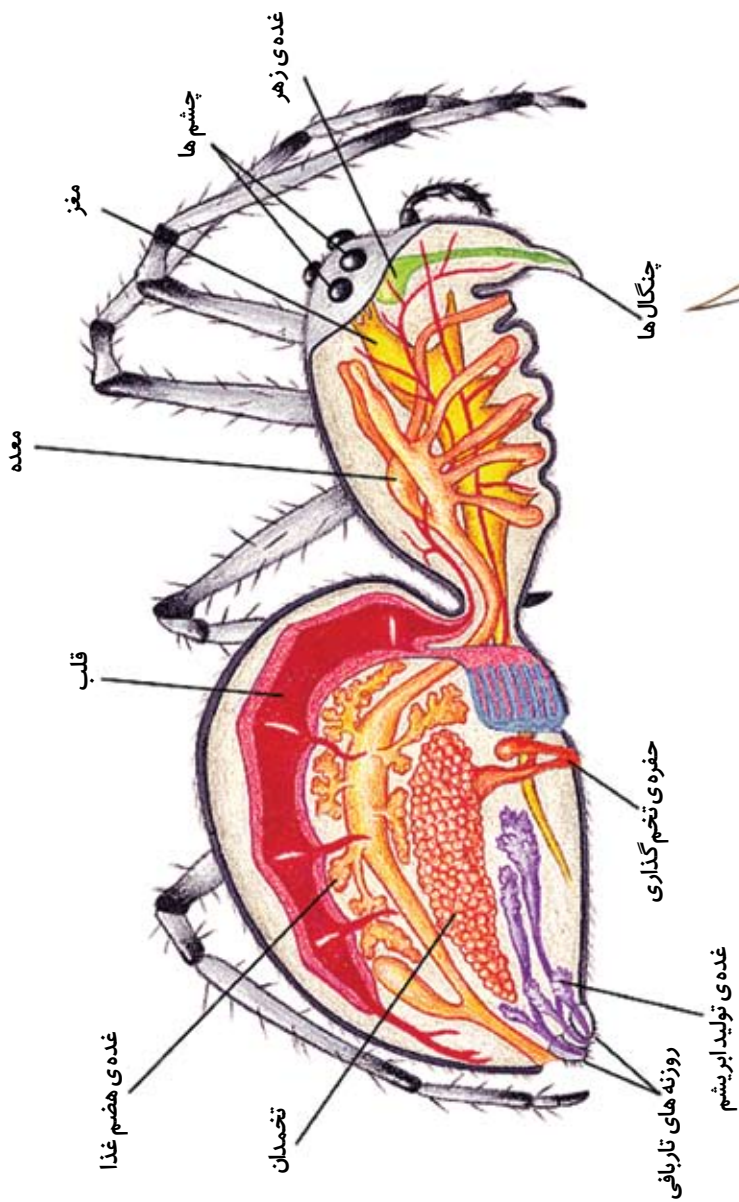
سلاح کشنده‌ی عنکبوت‌ها

دو چنگال قوی و توخالی در طرفین دهان آن‌هاست. موقع نیش‌زدن، زهر از غده‌ای که در سر آن‌ها قرار دارد، وارد بدن طعمه می‌شود.

عنکبوت‌ها نیز مانند بسیاری از جانوران برای شکار از روش استتار (هم‌رنگ شدن با محیط) استفاده می‌کنند و این هم رنگی یا محیط آن‌ها را از دید دیگران مخفی می‌کند؛ مثلاً، عنکبوت گُل‌نما در میان گل‌برگ‌ها کمین می‌کند و منتظر فرود آمدن حشرات و زنبورهایی می‌شود که هوس شهد گل کرده‌اند. بعضی عنکبوت‌ها به دلیل شباهت ظاهری به مورچه‌ها خودشان را به جای مورچه جا می‌زنند و به لانه‌ی مورچه‌ها نفوذ می‌کنند.

به‌طور معمول عنکبوت‌های متعلق به یک گونه نمی‌توانند روی تار گونه‌های دیگر راه ببرند. غیر از عنکبوت جهنده که بالای جان بقیه‌ی عنکبوت‌هاست، او که حوصله‌ی بافندگی ندارد، بال‌رزان‌دن تار سایر عنکبوت‌ها کاری می‌کند که آن‌ها خیال کنند طعمه است. غافل از آن‌که این بار خودشان طعمه‌اند و عنکبوت جهنده منتظرشان است!





▼ **عنکبوت‌های معروف به «بابا لنگ‌دراز»**
 جنه‌ای کوچک و پاهای دراز دارند و در ساختمان‌های قدیم و سرداب‌ها زندگی می‌کنند. هنرشان تعریفی ندارد و تارهای درهم و برهم و نامرتبی می‌تنند.



▼ **عنکبوت‌های نویسنده**
 تارهای این عنکبوت گاهی شبیه حروف الفبا است. آن‌ها همیشه در کلاس اول می‌مانند!



▼ **عنکبوت‌های گرگی**
 قدرت بینایی خوبی دارند و در همه جای دنیا یافت می‌شوند.



▼ **عنکبوت‌های جهنده**
 تیزبین هستند و با جست زدن بر طعمه، آن را شکار می‌کنند.



▼ **بیوه‌ی سیاه**
 این عنکبوت بی‌وفا معمولاً شوهر بیچاره‌ی خود را می‌کشد و می‌خورد.



وسيله‌ی جمع‌آوری حشرات و جانوران ريز

محمود سالک

روش ساخت

در این شماره می‌خواهیم ساخت وسیله‌ای را به شما آموزش دهیم که به کمک آن می‌توانید حشرات و سایر جانوران ریز را به راحتی از روی زمین یا تنه‌ی درختان جمع‌آوری کنید، بدون آن‌که صدمه‌ای به آن‌ها برزید.

وسایل مورد نیاز:

- تکه‌ای کوچک از یک جوراب زنانه‌ی نایلونی
- خمیربازی
- نخ



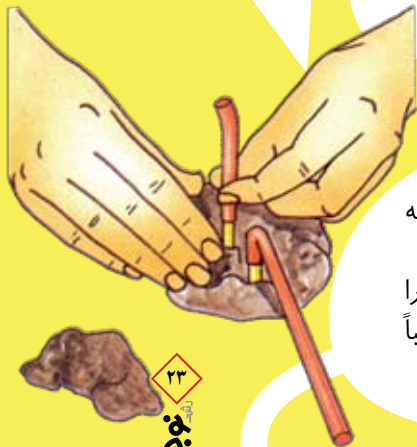
- یک ظرف شیشه‌ای کوچک
- دو لوله‌ی فلزی یا شیشه‌ای به قطر یک سانتی‌متر



- دو لوله‌ی پلاستیکی به قطر یک سانتی‌متر



۱. تکه‌ای جوراب را به یک سر یکی از لوله‌های فلزی (یا شیشه‌ای) ببندید. این کار اهمیت فراوانی دارد، زیرا شما نمی‌خواهید که حشرات را مستقیماً به درون دهان خود بفرستید!



۲. هر یک از لوله‌های پلاستیکی خم‌شو را به یکی از لوله‌های فلزی (یا شیشه‌ای) وصل کنید. دور انتهای دو لوله‌ی فلزی (یا شیشه‌ای) را با خمیر بازی بپوشانید. خمیر بازی باید تقریباً هم‌اندازه‌ی دهانه‌ی ظرف شیشه‌ای باشد.



۳. خمیربازی و لوله‌ها را به درون دهانه‌ی ظرف شیشه‌ای فشار دهید و مطمئن شوید که خمیربازی دهانه‌ی ظرف را به خوبی بپوشاند و هیچ درز یا شکافی نماند که هوا بتواند از آن عبور کند. حالا وسیله‌ی جمع‌آوری حشرات آماده‌ی کار است.



۴. لوله‌ای را که تکه‌ی جوراب به آن وصل نیست، در نزدیکی حشره یا جانور ریزی که پیدا کرده‌اید بگیرید. از درون لوله‌ی دیگر هوا را با قدرت مثل جاروبرقی مکش کنید. خواهید دید که جانور به درون ظرف شیشه‌ای کشیده می‌شود.

قله‌های فتح نش



شرکت کنندگان در میزگرد: مریم صفرزاده، زینب سیاحی، زهرا دانا، لیلا فتحی،

از میزگرد خبری نبود. میزهای کتابخانه را کنار هم گذاشته بودند و میز بزرگی هم برای من. ما بزرگ‌ترها معمولاً دوست داریم از چیزهایی حرف بزنیم که زیاد به درد بچه‌ها نمی‌خورد و آن‌ها موضوع‌هایی را ترجیح می‌دهند که دوست دارند درباره‌ی آن‌ها بیشتر بدانند. پس درباره‌ی چیزهایی حرف زدیم که خودشان مطرح کردند. البته آن‌ها بیشتر می‌خواستند من حرف بزنم. ضمناً به دلایلی نام شرکت کنندگان در جلسه جلوی حرف‌هایشان نیامده است که امیدوارم پوزش مرا بپذیرند. خلاصه‌ی این میزگرد را بخوانید.

متولی: می‌خواهیم درباره‌ی زیبایی حرف بزنیم. (بچه‌ها لبخند می‌زنند و به هم نگاه می‌کنند. حس می‌کنم برایشان جذاب نیست.)

– بیایید درباره‌ی خودباوری حرف بزنیم. (بچه‌ها باز هم به هم نگاه می‌کنند.)

– ظاهراً به این موضوع هم علاقه‌ای ندارید! (بچه‌ها باز هم به هم نگاه می‌کنند.)

– خوب بیایید درباره‌ی مشکلاتی که دارید حرف بزنیم. (باز هم نگاه. اما این بار کمی فرق دارد. فکر می‌کنم به هدف زده‌ام و دل‌شان می‌خواهد حرف بزنند.)

می‌گویم: پس یکی یکی بگویید مشکل شما چیست؟ صدایی از کسی بلند نمی‌شود.

– بیایید ببینیم چرا نمی‌توانیم احساسات‌مان را بیان کنیم؟ چرا نمی‌توانیم درباره‌ی مسائل و مشکلات‌مان صحبت کنیم؟

ناگهان یکی می‌گوید: می‌ترسیم! (لیلا فتحی است. خوش‌حال می‌شوم که عاقبت موضوع جلسه را پیدا کرده‌ایم.)

مریم: کسی را نداریم حرف بزنیم و به او اعتماد کنیم.

زینب: خجالت می‌کشیم.

معصومه: می‌ترسیم حرف‌های‌مان را در خانواده مطرح کنیم؛ چون معمولاً آخرش به دعوا می‌کشد.

متولی: شاید به این دلیل نمی‌توانید حرف بزنید که شک دارید حرف‌تان درست است یا نه؟

زهرا: کسی با ما رو راست نیست. کسی راز دار نیست.

نمی‌توانم به کسی اعتماد کنم!

متولی: به خودتان اعتماد دارید؟

– ما بعضی از حرف‌هایمان را به دوستان‌مان می‌گوییم، اما به خانواده نمی‌توانیم بگوییم؛ چون با ما بر خورد بد می‌کنند.

– دوستان‌مان معمولاً راز دار نیستند.

– بیشتر وقت‌ها مشکلات‌مان را جلوی آینه می‌گوییم و حرف‌هایمان را ضبط می‌کنم.

– من با خدا درد دل می‌کنم.

– وقتی با پدر و مادرمان حرف می‌زنیم، زود ما را با دیگران مقایسه می‌کنند و هم‌سالان ما را به رخ‌مان می‌کشند. ولی ما نمی‌توانیم والدین هم‌سالان خودمان را به رخ آن‌ها بکشیم!

رو به دختری که حرف نمی‌زند، می‌گویم: تو حرفی برای گفتن نداری؟

سرش را می‌اندازد پایین. چیزی نمی‌گوید.

متولی: تا وقتی حرف نزنید، حرف‌ها توی دل‌تان می‌ماند و می‌گردد. روح‌تان از تعادل خارج می‌شود. در نتیجه رفتار‌تان بد می‌شود. نگذارید حرف‌تان در دل‌تان بماند. حتی اگر همه‌ی دنیا با آن مخالفت کنند. اگر نمی‌توانید بگویید، بنویسید. اگر نمی‌توانید بنویسید، نقاشی کنید. شما باید بتوانید حرف‌ها و احساسات خود را بیان کنید. حرف زدن را تمرین کنید. زندگی مسیری است که باید تا انتهای آن بروید. این مسیر،



زهرا انتظاری، افسانه سادات مهدوی، آرزو سیاحی و معصومه رجیبی

نیستند. اما مطمئن باشید که دغدغه‌ی اصلی زندگی آن‌ها شما هستيد. خوب، این وضعیت را چه‌طور می‌شود تغییر داد؟

- چیزی به فکرمان نمی‌رسد.
- من همیشه در انتظار بزرگ‌تر شدن هستم تا به استقلال برسم و برای خودم تصمیم بگیرم.
- باید یک راهی باشد که ما را از این وضعیت نجات بدهد.
- کدام راه؟ وقتی هنوز مثل یک بچه به تو نگاه می‌کنند.
- وقتی هیچ کسی نیست که به حرف‌هایت گوش بدهد.

متولی: واقعا فکر می‌کنید هیچ راهی نیست؟

- شما چی فکر می‌کنید؟

متولی: می‌خواهم با هم‌فکری شما راهی پیدا کنیم.

- ما چیزی به فکرمان نمی‌رسد.

متولی: ممکن است من راه‌هایی پیشنهاد بدهم. اما شما با هم فرقی‌هایی دارید. باید مهارت‌های زندگی را یاد بگیرید و آن‌ها را با توجه به ویژگی‌های خود و خانواده و شرایط اجتماعی‌تان به کار ببرید. این کار نیاز به خلاقیت فردی دارد.

از طرفی، نباید فقط به مشکلات فکر کنید. شما باید برای زندگی آینده آماده شوید. فکر نکنید وقتی بزرگ‌تر شدید مشکلی نخواهید داشت. هرچه بزرگ‌تر می‌شوید، با مسائل و مشکلات تازه‌تر و پیچیده‌تری مواجه می‌شوید. نقش‌های تازه‌تری پیدا می‌کنید. به کاری مشغول می‌شوید، ازدواج می‌کنید، بچه‌دار می‌شوید. باید با بچه‌های‌تان رفتار درستی داشته باشید. با همکاران و همسران عاقلانه رفتار کنید. این چیزها را باید از حالا بیاموزید و تمرین کنید. اگر کسی به شما توجه نمی‌کند، باید بتوانید با فونوی، یادشان بدهید که توجه کنند. اولین کسی که باید به شما توجه کند خود شما هستید. اگر خودتان به خودتان بی‌توجه باشید دیگران هم

ابتدا هموار است ولی با ورود به مدرسه، کم‌کم به سر بالایی می‌رسیم و درگیری‌ها شروع می‌شود. هر چه دانش و بینش شما بیشتر می‌شود، توقعات بالاتر می‌رود و شرایط شما تغییر می‌کند. تا این که به سن بلوغ می‌رسید و با مسائلی روبه‌رو می‌شوید که مقدمات و تمرین‌هایی هستند برای ورود به اجتماع. با رسیدن به این قله، سر بالایی هم چنان ادامه می‌یابد و هر چه جلوتر می‌روید، قله‌های فتح نشده‌ی بیشتری می‌بینید. خلاصه بگویم، راه سختی پیش‌رو دارید. اگر راه را بشناسید، این سفر سخت، شیرین خواهد بود. از حرف‌های شما فهمیدم که احساس می‌کنید پدر و مادرها به شما توجه نمی‌کنند. چرا این‌طور فکر می‌کنید؟

- همه چیز را در مسائل مالی می‌بینند. فکر می‌کنند وظیفه‌شان فقط سیر کردن ما یا لباس خریدن برای ماست.

- برای بعضی پدر و مادرها پسرها اهمیت بیشتری دارند. - حس می‌کنم برادرم می‌تواند به همه‌ی خواسته‌هایم برسد اما من نمی‌توانم.

متولی: قبول دارم بعضی از پدر و مادرها طوری رفتار می‌کنند که احساس می‌کنید برای شما ارزش کافی قائل نیستند. اما در واقع این‌طور نیست. بسیاری از پدر و مادرها آموزش‌های لازم برای روبه‌رو شدن با مسائل فرزندان‌شان را ندیده‌اند. واقعیت‌های دیگری هم هست. شرایط اقتصادی باعث مشغولیت بیشتر و در نتیجه خستگی و بی‌حوصلگی آن‌ها شده است. دیگر این که پیشرفت‌های دنیای امروز توقعات نوجوانان را بالا برده و بسیاری از پدر و مادرها نتوانسته‌اند خودشان را با این پیشرفت‌ها هماهنگ کنند. خواسته‌های شما با خواسته‌های زمان آن‌ها تفاوت‌های بسیاری دارد. گاهی آن‌ها قادر به درک این نیازها

به شمای توجهی می کنند. اگر به ارزش های خود پی ببرید. پس از مدتی می بینید که دیگران هم به ارزش های شما پی می برند. شما به عنوان دختر از ارزش های بسیار بالایی برخوردار هستید. فقط کافی است مسئولیت و نقش خود را در اجتماع بشناسید. فرض کنیم من بدترین پدر و مادر دنیا را دارم. تصمیم گرفته ام به عنوان یک آدم ارزشمند و قوی با قدرت بایستم و خودم را اثبات کنم. اگر به جای من باشید چه می کنید؟

- به خدا توکل می کنیم.
- به مشاور خانواده مراجعه می کنیم.
- طرز فکرمان را عوض می کنیم.
- با خودمان خلوت می کنیم.
- با رفتارمان آن ها را به سمت خود می آوریم.

- بهتر است بی خیال باشیم و کاری را که می دانیم درست است انجام بدهیم.

بعضی از این راه ها خوبند. برای این که آن ها را عملی کنیم باید شیوهی این کار را بیاموزیم؛ مثلاً صبر کردن یک راه است. اما شیوه دارد. اگر ندانید چگونه باید صبر کرد، مطمئن باشید هرگز نمی توانید صبر کنید. این شیوه ها را باید آموخت و تمرین کرد.

به نظر من مهم ترین مسئله در زندگی خودشناسی است. شیوه های گوناگونی برای رسیدن به خودشناسی وجود دارد. البته دشوار است که در این سن خودتان را به طور کامل بشناسید. باید به مقداری که در این سن لازم دارید اکتفا کنید. سال بعد مقداری بیشتر خودتان را خواهید شناخت. چون با مسائل تازه تری روبه رو خواهید شد. شناختِ خویش ما را به خودباوری می رساند.

- ما دربارهی این دو کلمه زیاد شنیده ایم. اما لافل من نمی دانم خودم را چگونه بشناسم؟
 - معمولاً چیزهای کلی به ما می گویند یا در کتاب ها و مجلات می خوانیم. اما کسی به ما نمی گوید راه خودشناسی کدام است؟

- نمی گویند چه اطلاعاتی باید دربارهی خودمان به دست بیاوریم.

- من چه باید بدانم؟ می دانم دخترم سیزده ساله ام! فرزند اول خانواده ام. چند تا جوش روی صورتم است که اعصابم را خرد کرده! و... به مطالعه علاقه مندم.

متولی: آفرین! داریم خوب پیش می رویم. پس خودتان می دانید که فقط حرف زدن دربارهی خودشناسی مشکل ما را حل نمی کند. بلکه باید آن را به کار ببریم. خودشناسی از همین جایی شروع می شود که دوستان گفت. به همین سادگی. ما گاهی حتی تصویر روشنی از چهره ی خود نداریم. گاهی از آینه می پرسیم: این من هستم؟

بله خودت هستی و این ظاهر توست. علاقه ها و عادت های تو هم بخش مهمی از خودت است که باید آن ها را بشناسی و به عنوان یک دختر بدانی چه نقشی در اجتماع داری؟ و مسئولیت تو چیست؟ اول در قبال خودت و بعد در قبال اطرافیان و بعد اجتماعات. آیا از وضعیت موجود راضی هستی؟ چه طور می توانی به وضعیت مناسب تری برسی؟ اگر بدانی چه می خواهی، بهتر می توانی برای آینده ات برنامه ریزی کنی.

- خودشناسی ما چه تأثیری در رفتار پدر و مادرمان دارد؟

متولی: با عینک دیگران به خودتان نگاه نکنید. بیشتر به ارزش واقعی خودتان بیندیشید. چه کار دارید که جامعه به شما چه نگاهی دارد؟ شما به خودتان نگاه خوبی داشته باشید. توانایی های فردی شما کمتر از دیگران نیست. باید خودکم بینی را از خودتان دور کنید. یکی از کارهایی که برای خودشناسی باید بکنید

شناسایی قابلیت های خودتان به عنوان زن است. بیایید ببینیم چه ارزش هایی در خودتان سراغ دارید؟
 - ما زودتر بالغ می شویم و به رشد ذهنی می رسیم.
 - توانایی بهتر در مدیریت خانواده.

- سلیقهی بهتری دارم. پس می توانم دنیا را زیباتر کنم.
 - پرتوقع ام. زندگی خوبی می خواهم و به آن چه دارم قانع نیستم.
 - قدرت رسیدن به خواسته هایم را دارم.

متولی: آفرین. پس ببینید چه خوبی هایی دارید که به آن ها توجه نمی کنید! اگر ارزش های خود را بشناسید می توانید آن ها را با رفتار درست به دیگران بفهمانید.

در مرحله ی بعد به آرزوهای خود فکر کنید. آن ها را بنویسید. هم توانایی ها و هم آرزوهای تان را. آرزو ها حدی ندارند اما باید واقع بینانه باشند. مثلاً آرزو نکنید بروید در مریخ زندگی کنید. آرزو کنید مدیر یک کارخانه ی بزرگ باشید. آرزو کنید یک پژوهش گر نمونه باشید یا یک ورزش کار حرفه ای.

ببینید چه قدر زیبایی دارید. ببینید چه توانایی های خوبی دارید. اگر هر روز به توانایی ها و آرزوهای خوبتان فکر کنید، زندگی شادابی خواهید داشت.

به افکار منفی دربارهی خودتان «نه» بگویید. اگر نکته ی منفی در خودتان یافتید، خیلی زود برطرفش کنید. ببینید از وقتی که شروع کردیم به کشف توانایی ها و تصویر کردن آرزوهای مان، جلسه مان چه قدر شاداب شد.

- ممنونیم که این بحث ها را مطرح می کنید.
 من هم خوشحالم که جلسه با روحیه ای امیدوار و شاداب ترک می کنید.

• با تشکر از مسئولان محترم مدرسه ی راهنمایی دخترانه سوم شعبان منطقه ی ۱۸ تهران

فکر نکنید وقتی بزرگ تر شدید مشکلی نخواهید داشت. هر چه بزرگ تر می شوید، با مسائل و مشکلات تازه تر و پیچیده تری مواجه می شوید

آثار دانش‌آموزان نوجوان ایرانی

گلستان

زیر نظر: سیدعباس ترین

گل‌گاو زبان

این گل زیبا هیچ نسبتی با گاو ندارد. فقط برگ‌های پهن و پوشیده از کُرک آن مثل زبان گاو کمی زبر است.

ارتفاع ساقه‌ی این گیاه یک‌ساله تا ۶۰ سانتی‌متر می‌رسد و اغلب به صورت وحشی در دشت‌ها و کنار رودخانه‌ها می‌روید. ساقه‌ی آن شیاردار و پر از خارهای ریز است. معمولاً گل‌های این گیاه را از خرداد تا شهریور ماه جمع‌آوری و در سایه خشک می‌کنند. زیرا این گل‌های آبی‌مایل به بنفش دارای خواص دارویی گوناگونی است. از جمله:

۱. تصفیه‌کننده‌ی خون است.
۲. مقاومت بدن را در برابر بیماری‌ها زیاد می‌کند.
۳. آرام‌کننده‌ی اعصاب است.
۴. کلیه‌ها و قلب را تقویت می‌کند.
۵. برای درمان سرماخوردگی و سرفه مفید است.

۶. برای درمان بیماری روماتیسم و برخی نارسایی‌های قلبی مفید است.



دوست خوبم، پریسارضایی از کرمان

یک نویسنده‌ی موفق سوژه‌های داستان‌ش را از همان اتفاقات ساده‌ی انتخاب می‌کند که برای خود و آدم‌های دور و برش می‌افتد. این یعنی، همان کاری که تو کرده‌ای. اما روایت تک‌تک صحنه‌های یک ماجرا می‌تواند نتیجه‌ای کسالت‌بار و ناخوشایند داشته باشد. نویسنده‌ی هوشمند کسی است که برش‌های مهم و جذاب یک داستان را انتخاب کند و با یک برنامه‌ی مشخص و از پیش تعیین شده، لحظه‌لحظه‌ی اتفاق‌های داستان‌ش را به اطلاع مخاطب برساند؛ مثلاً در داستان تو، توضیحات غیرلازم ابتدای داستان می‌توانست خلاصه شود و روی اصل موضوع؛ یعنی، رابطه و احساس «مادر» با «موش» تمرکز بیشتری شود.

دوست خوبم، احمدرضا بابایی از تهران

«شوخی با ضرب‌المثل‌ها» قالب تازه‌ای نیست و حتماً می‌دانی که قبل از تو نیز نویسندگان با نگاهی به ضرب‌المثل‌های آشنا، آن‌ها را تغییر داده و ضرب‌المثل‌های طنزآمیزی خلق کرده‌اند. اما مهم‌ترین نکته‌ای که در این راه باید به آن توجه داشت این است که تنها برداشتن یک یا چند کلمه‌ی ضرب‌المثل و جایگزین کردن کلمه‌های دیگر لزوماً نتیجه‌ای بامزه

و خنده‌دار نخواهد داشت. ضرب‌المثل تازه خلق شده نیز باید دارای معنی باشد و چه بهتر که علاوه بر دربرداشتن شوخی، در لایه‌ی زیرین خود حامل یک نگاه تازه، یک انتقاد و... باشد. در ضمن یکی از امکانات مهم در این قالب، توجه به زندگی و دنیای امروز و تغییرات آن و خلق نوعی تضاد و تقابل از قرار دادن آن در برابر دنیای دیروز است.

زیر ذره بین

دوست خوبم، پگاه عبدالله‌زاده از نیشابور

«اگر در آسمان بودم» موضوع نسبتاً خوبی برای خلق یک نوشته‌ی متفاوت است. این موضوع، بیشتر از هر چیز تخیل را به کار می‌اندازد و دنیای متفاوتی را با خود به همراه می‌آورد. اما خیال‌های تو در این نوشته، چندان تازه و غافل‌گیرکننده نبودند. با بعضی از این خیال‌ها قبلاً آشنا بودیم و حتی بعضی از خیال‌ها، آن‌قدر هم شبیه خیال نبودند؛ مثلاً «برای پدر و مادرم دعا می‌کردم» با این که از نظر حسی قابل توجه است، اما چیزی نیست که بستگی مستقیمی به بودن در آسمان داشته باشد.

و یک چیز دیگر: بهتر بود خیال‌های تو در این نوشته به هم ربط می‌داشتند و همدیگر را ادامه می‌دادند. در این صورت، پراکنندگی که در حال حاضر در نوشته‌ات وجود دارد، از بین می‌رفت و جای خود را به انسجام می‌داد.

گلدان گلچین

روز موعود

نمی‌دانم کی خواهی آمد. اما می‌دانم هر انتظاری روزی به پایان می‌رسد. مثل انتظار درخت برای شکوفه‌دادن در بهار. ای کاش کمی زودتر بیایی؛ چون گل‌های باغچه، خسته از انتظار کشیدن، بی‌تابی می‌کنند. حتی ستاره‌ها هم کمتر از قبل چشمک می‌زنند. همه دلشان برای آمدن تو تنگ است، تنگ‌تر از هر روز. ای کاش کمی زودتر بیایی و صلح را به روی زمین برقرار کنی. می‌دانم که می‌آیی. اما نمی‌دانم کی؟ ای کاش می‌شد بدانم، کاش... کاش... کاش...

فائزه گنج‌پور / خرمدره

عید

عید اوامده، خوش‌حالم
نوروزه و نوروزه
مامان داره واسه من
لباس نو می‌دوزه

بهار شده دوباره
درختا نو پوشیدن
دوباره روی هم رو
با شکوفه بوسیدن

لباس سبز شون هم
پر از گل و بهاره
انگاری رو شاخه شون
دراومده ستاره

وقتی توی لباسم
قد می‌کشم، جا می‌شم،
منم مثل درختا
خوش‌حال و زیبا می‌شم!

ریحانه فخرایی / تهران



چیپس سیب

چند روز قبل از عید، وقتی عیدی کارمندها پرداخت می‌شود، پدرم مدتی مات می‌ماند و نمی‌داند با آن همه پول چه کند. تا این که دل به دریا می‌زند و راهی میوه‌فروشی می‌شود و ساعتی بعد، هین و هین کنان با جعبه‌های میوه‌بر می‌گردد. پرتقال‌های درشت، مثل ماه‌شبه چهاردهم چشمک می‌زنند و سیب‌های طالبی‌نما هوش از سر آدم می‌برند. پدر خوب می‌داند جلوی مهمان‌هایی که سالی یک بار تشریف می‌آورند چه‌طور آبروداری کند. با شروع سال جدید، میهمان‌های شعبده‌باز تندوتند آجیل‌ها و پرتقال‌ها را در شکم خود غیب می‌کنند. اما سیب‌ها را زیاد تحویل نمی‌گیرند. حالا می‌فهمم چرا می‌گویند: «سنگ بزرگ علامت نزدن است!»

سال‌های قبل، بعد از پایان مسابقات سراسری میوه‌خوری عید، با این که

تعدادی از لوازم آبروداری ما به مربا تبدیل می‌شدند، باز هم بیشترشان می‌پلاسیدند. اما امسال یاد گرفته‌ام از سیب‌های اضافی چیپس درست کنم تا در روزهای بی‌آجیلی آخر عید، جای خالی‌شان را پر کنم!

طرز تهیه

بعد از شستن سیب‌ها، آن‌ها را ورقه‌ورقه می‌کنیم. سپس یک پارچه‌ی تمیز روی شوفاژ یا بخاری (با حرارت ملایم) پهن می‌کنیم. آن‌گاه ورقه‌های نازک سیب را روی آن می‌چینیم. بهتر است پارچه‌ی نازک دیگری روی ورقه‌ها بکشیم تا گردوغبار روی آن‌ها ننشیند. بعد از چند ساعت چیپس‌ها را پشت و رو می‌کنیم تا کاملاً خشک شوند. این چیپس‌ها بسیار مقوی و سالم هستند. می‌توانید به همین روش چیپس‌های گوناگونی از موز، پرتقال، کیوی و سایر میوه‌ها آماده و نوش‌جان کنید.

زهرا ابراهیمی / همدان

گلدان چراغ مطالعه



پیامبر(ص) و کودکان

ام‌فضل، همسر عباس بن عبدالمطلب و دایه‌ی امام حسین، علیه‌السلام تعریف می‌کند: «روزی رسول خدا، صلی‌الله‌علیه‌وآله، حسین، علیه‌السلام را که در آن موقع کودک‌کی شیرخوار بود، از من گرفت و در آغوش کشید. کودک، لباس پیامبر را تر کرد و من با شتاب او را از پیامبر گرفتم. با این حرکت، کودک به گریه افتاد. حضرت به من فرمود: «ام‌فضل، آرام! لباس مرا آب تطهیر می‌کند ولی چه چیزی می‌تواند غبار کدورت و رنجش را از قلب فرزندم، حسین برطرف سازد؟»

مهدی محمودی / تهران

منبع: محمدعلی چنارانی، رفتار پیامبر(ص) با کودکان و جوانان

توجه:

خانم الناز امیری سال گذشته مطلبی با عنوان خاطرات یک تخته سیاه برای ما فرستاده بود. مطلب ایشان در جشنواره‌ی مطبوعات کودکان برنده شده و جایزه‌اش پیش ماست!

الناز خانم، لطفاً با دفتر مجله تماس بگیرید.

خیزران‌های مفید

خیزران یا نی، نوعی علف است. ارتفاع ساقه‌های این گیاه به ۳۵ سانتی‌متر و ضخامت آن به حدود سی سانتی‌متر می‌رسد. خیزران که انواع مختلفی دارد و تعداد آن به ششصد گونه می‌رسد، در روز می‌تواند تا چهار سانتی‌متر رشد کند. خیزران‌ها فقط یک بار گل می‌دهند؛ در سی‌سالگی و برخی دیگر در صدسالگی! خیزران‌های جدید از دانه‌هایی که پس از گل‌دادن به وجود می‌آیند، می‌رویند. از ساقه‌ی خیزران استفاده‌های بسیاری می‌شود: ساختن قایق، خانه، پل، لوله‌های آبیاری، انواع ظروف، چوب ماهی‌گیری و آلات موسیقی.

جوانه‌ی خیزران نیز خوردنی است و به عنوان سبزی، پخته و مصرف می‌شود. خیزران در آسیای جنوب شرقی، هندوستان و جزایر اقیانوس آرام رشد می‌کند.

نرگس شریفی / دامغان

منبع: بانک اطلاعات علمی نوجوانان،

ترجمه‌ی پریسا و پرېچهر همايون روز

همراهان این شماره

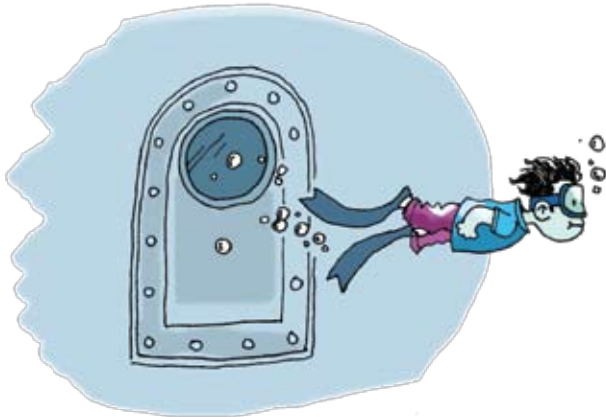
اصفهان شایلا احمدیان / سمیرا اسماعیلی / زهرا امیری / نجمه اکبری / ریحانه امینی / فریبا اسماعیلی / دانیال امامی فر / حسین امینی / جواد اسکندری / مهدی جهانداری / فاطمه اسماعیلی / امیرحسین ابراهیمی / محمد بابایی / فاطمه طباطبائی / امیرحسین احمدیان / محسن / حامد و علی امیری / پویا اسکندری / ساجده / غزاله و علی بهادرانی / محمدحسین اسماعیلی / سید سالار معمار / احمد مجبی / مهدی / ابوالفضل و الهام ترکی / میلاد اکبری / لاله کریمی / محمد نوریان / محمد مهرداد / لاله کریمی / آستانه اشرفیه / محمدحجت انصاری / بندر لنگه مژده ملاقاسمی / تبریز میلاد نوروزی / تهران امیرحسین شاه‌صفی / مریم نفر / نازنین محمدی / بابک احمدخانلو / شبنم الهویی / مهدی لاچینی / مهدی محمودی / زهرا رهبر پاک‌روی / جهرم محمد رحمانیان / خلخال فاطمه حسین‌نیاخمین / زهرا رضایی / رشت زهرا قاسم‌زاده / امیررضا احمدی / سپاهان شهر زهرا افشاری / سیرجان مهسا معصوم پور / شاهین دژ ریحانه کرمانی / زاده شهریار / مرصیه و زهرامولایی / فائزه بختیاری / زهرا ایزدخواه / شیراز زهرا خرسندی / سارا و ستاغری / آباد خاطره بوستانی / قزوین علی بامشاد / سیدمسعود حسینی / علی پارسانش / قم طیبه صبوری / محمدامین لطفی / علی افشار کرمان / محدثه حیدر پور / سعیده غفاری / فاطمه شرفی / فائزه رنجبر / فاطمه میرجعفری / مهدیه نادری / نجمه منزلی / مشهد مهدی حسینی / مهدی حشمتی / محمد محمدزاده خادم / همدان زهرا اشیری / حمیدرضا علیزاده / صابر حاجی محمدی / محمد متقی / محمدصادق بخش‌زاده / اکبر قمری / محمدرضا ایمانی / علیرضا ورمزیار / سیدحسین موسوی / مهدی حیدری / امیرحسین سلطانی / دانیال گوهری / حسین شمس

گلدان نمکدان

گفت وگویی خنده‌دار

مردی به دوستش که سوار بر الاغ از روبه‌رو می‌آمد، گفت: «خسته نباشی!»
دوستش با خنده گفت: «مگر نمی‌بینی که من سوار الاغم؟ کسی که سوار است خسته نمی‌شود!»
مرد جواب داد: «من هم با تو نبودم، با الاغت حرف می‌زدم!»

منصوره اکبری / مبارکه



غرق کردن زیردریایی

- بهترین راه غرق کردن زیردریایی دشمن چیه؟
- بهترین راه این است که در بزیم و فرار کنیم.

مریم مرادپور / شهریار



غافل‌گیری

دکتر: چرا قرص‌هایت را سر وقت نمی‌خوری؟
بیمار: می‌خواهم میکروب‌ها را غافل‌گیر کنم!

محبوبه سهرابی / مازندران



پیگرد قانونی پس از مرگ

هشدار! دست‌زدن به این سیم‌ها به معنی مرگ حتمی است. متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار خواهند گرفت!

علی فاضلی / تبریز

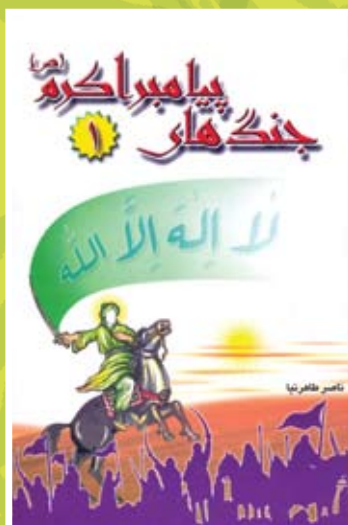
جنگ‌های پیامبر اکرم (ص)

نویسنده: ناصر طاهر نیا

ناشر: پیام محراب (تلفن: ۰۲۱-۳۳۹۱۴۴۶۰)

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۵

قیمت: ۱۷۵۰۰ ریال



منیره حبیب پور



تمدن یونان

نویسنده: نادر میر سعیدی

ناشر: انتشارات مدرسه (تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۰۰۳۲۴)

چاپ اول: ۱۳۸۷، تهران

قیمت: ۱۹۵۰۰ ریال

داستان‌ها حکایت‌های شیرین و گاه تلخ زندگی است که حوادث پیش آمده برای انسان‌ها را بیان می‌کند.

زندگی ۶۳ ساله‌ی پیامبر بزرگ اسلام، صلوات‌الله‌علیه، نیز سرشار از رویدادهای تلخ و شیرینی است که مطالعه‌ی آن برای هر فردی آموزنده و تأثیر گذار است. گوشه‌هایی از این حوادث مربوط به جنگ‌های پیامبر (ص) و یارانش با دشمنان خداست؛ نبردهایی که پیامبر هیچ گاه آغازگر آن نبوده است. کتاب «جنگ‌های پیامبر اکرم (ص)» به زبانی ساده می‌کوشد تا نوجوانان و جوانان این آب و خاک را تا حدی با واقعیت‌های این جنگ‌ها آشنا کند.

کتاب در دو جلد با استفاده از منابع معتبر در قسمت اول به جنگ‌های بدر، احد و خندق و در جلد دوم به جنگ‌های خیبر، فتح مکه، جنگ حنین و تبوک می‌پردازد. قسمتی از داستان جنگ خیبر و شجاعت‌های امام علی، علیه‌السلام، را در زیر می‌خوانید: «رجزهای دو قهرمان پایان یافت و جنگ تن‌به‌تن آغاز شد. در ابتدا مرحب چندبار به علی، علیه‌السلام، حمله کرد اما نتوانست کاری از پیش ببرد؛ زیرا هر بار علی (ع) به سرعت از برابر تیغ‌های تیز شمشیر او کنار می‌رفت و سریع جا عوض می‌کرد. گاه با چابکی حیرت‌انگیزی هم ضربه‌های شمشیر مرحب را با سپرش می‌گرفت.

صدای ضربات شمشیر و نیزه‌های دو قهرمان اسلام و یهود وحشت عجیبی در دل دو سپاه به‌وجود آورده بود. جنگ مدتی طول کشید تا این که ناگهان علی، علیه‌السلام، در یک فرصت مناسب شمشیر برنده‌ی خود را بالا برد و بر سر مرحب فرود آورد. ضربه آن‌چنان سنگین بود که کلاه‌خود مرحب و سنگ بزرگی که او بر سر کلاه‌خودش زده بود به دو نیم شد و قهرمان نامی یهود در میان وحشت یهودیان و شگفتی مسلمانان به زمین افتاد. سپس فریاد الله‌اکبر علی (ع) در میدان پیچید و پیامبر (ص) گفت: «ای علی! تو چه جانبازی‌ها کردی. خدا از تو خشنود است و من هم از تو راضی هستم.»

«هوا پر از ارواح خوب و بد است و این ارواح در زندگی افراد زنده تأثیر می‌گذارند. حوریان و پریان در جنگل زندگی می‌کنند.

انسان‌ها پس از مرگ، در قایقی که راننده‌ی آن «کارون» است از طریق رودی زیرزمینی به جهان زیرین می‌روند. بدکاران به جهنم «تارتاروس» افکنده می‌شوند و در آنجا «سربروس»، سگ سه سر دوزخ، جهنمیان را آزار می‌دهد. نیکوکاران نیز به جایگاه ارواح نیکوکار می‌روند.»

جمله‌هایی که ملاحظه کردید از عقاید یونانی‌های قدیم است که در کتاب تمدن یونان ذکر شده است. کتاب در شش فصل به همراه سال‌شمار و منابع تهیه شده است و اطلاعات خوبی از نخستین مراحل تاریخ و تمدن یونان، گروه‌های اجتماعی، فرهنگ، جنگ‌ها و دوران اسکندر مقدونی به خواننده می‌دهد. در پایان فصل چهارم در مورد بازی‌های المپیک می‌خوانیم: «یونانیان هر چهار سال یک بار، طی جشن‌هایی که به افتخار زئوس، خدای خدایان در دشت المپیااد برپا می‌کردند، به برگزاری مسابقات دو، کشتی، مشت‌زنی و ارابه‌رانی می‌پرداختند.» جنگ‌های ایران و یونان نیز از دیگر بخش‌های خواندنی کتاب است.

اضطراب را قورت بدهید!

دکتر افسانه سنه

اضطراب حالت روحی است که تقریباً همه‌ی انسان‌ها به آن دچار می‌شوند. اندکی اضطراب در انسان طبیعی است ولی اگر از حد بگذرد، مشکل‌ساز خواهد بود؛ به گونه‌ای که گاه با وجود دانش و مهارت کافی، نتیجه‌ی خوبی از کار خود نخواهیم گرفت. دلایل اضطراب در افراد گوناگون، متفاوت است. ممکن است موقعیتی که برای فردی بسیار نگران‌کننده است برای دیگری اصلاً این‌طور نباشد؛ برای مثال سخنرانی در میان جمع ممکن است در برخی افراد نگرانی زیادی ایجاد کند و برای برخی دیگر امری بسیار عادی باشد. برای این‌که بر اضطراب خود غلبه کنید، باید تشخیص دهید چه زمانی و چرا دچار نگرانی می‌شوید. ممکن است حضور در کلاس، کنفرانس دادن، صحبت با معلمان، برقراری ارتباط با دیگر دانش‌آموزان، امتحان و بسیاری مسائل دیگر در شما ایجاد اضطراب کند. باید سعی کنید عوامل اضطراب بی‌مورد را تشخیص دهید و بر آن‌ها غلبه کنید. افرادی که از اضطراب رنج می‌برند در کلاس درس برای بالا بردن دست و صحبت کردن، به شدت دچار اضطراب و ناآرامی می‌شوند. آن‌ها می‌ترسند مبادا اشتباه کنند، جواب غلط بدهند یا نادان به نظر برسند. آن‌ها در موقعیت‌های برخورد با دیگران، مانند میهمانی‌ها، یا دیدار با افراد جدید به شدت احساس خجالت و اضطراب دارند. این نوجوانان بیش از حد مراقب لباس و موی خود هستند، زیرا می‌ترسند مورد قضاوت و انتقاد دیگران واقع شوند. گاهی اوقات این افراد از

یک برنامه‌ریزی خوب و قابل اجرا باعث یادگیری بهتر می‌شود و از بین رفتن اضطراب امتحان می‌شود

فرط اضطراب قادر به صحبت کردن نیستند. ادامه‌ی این وضعیت مانع لذت بردن فرد از زندگی، دوستان، مدرسه و فعالیت‌های اجتماعی خواهد شد. پس باید تا دیر نشده دنبال چاره باشید و اضطراب‌های مزاحم را قورت بدهید!

اضطراب امتحان

شاید شما هم اضطراب شب امتحان را تجربه کرده باشید. یا در اثر اضطراب امتحان دچار بد خوابی، بی‌اشتهایی، ضعف، سرگیجه، پریدگی رنگ و تپش قلب شده باشید. عواملی مانند توقع بیش از اندازه از خود، ضعف اعتماد به نفس، کم بودن انگیزه‌ی موفقیت، تفکر منفی درباره‌ی توانایی‌ها و استعداد‌های خود و احساس رقابت بیش از اندازه، ایجاد اضطراب می‌کنند.

مقابله با اضطراب

برای کاهش اضطراب می‌توانید کارهای زیر را انجام دهید:

- **توکل به خدا:** *إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ*. آگاه شوید که تنها یاد خدا آرام‌بخش دل‌هاست. (سوره رعد، آیه ۲۸)
- اولین و مهم‌ترین نکته این‌که در همه حال به خدا توکل کنید و از او یاری بخواهید تا همواره در آرامش به سربرید.
- ایمان و اعتقاد قلبی به خداوند، بیشترین آرامش را به ارمغان خواهد آورد.

- **مطالعه‌ی مؤثر:** چنان‌چه با روش‌های مطالعه آشنا باشید، می‌توانید به راحتی مطالب درسی را یاد بگیرید، خوب به‌خاطر بسپارید و هر زمانی که نیاز داشتید، مطالب آموخته شده را به یاد آورید. برای ایجاد انگیزه نیاز به پیش مطالعه دارید. برای تمرکز حواس در هنگام مطالعه، از مطالب خوانده شده سؤال در آورید. ضمن مطالعه‌ی متن کتاب، نکات مهم را علامت بزنید، زیر آن‌ها خط بکشید و یادداشت نمایید و خلاصه‌نویسی کنید و با نوشتن کلمات کلیدی مطلب را راحت‌تر به یاد آورید. تفکر و تمرکز عمیق بر مطالب مورد مطالعه داشته باشید و با مرور، بازبینی و دوباره خوانی، مطالب را در ذهن خود تثبیت و طبقه‌بندی کنید. مطمئن باشید با گذراندن این مراحل از اضطراب شما کاسته خواهد شد. پس با مطالعه‌ی مستمر، صحیح و به موقع اعتماد به نفس خود را بالا و با اطمینان بیشتری به سؤالات پاسخ دهید.

- **ورزش:** باعث خواهد شد که شما در مواجهه با شرایط اضطراب‌زا خونسردی و آرامش بیشتری داشته باشید. داشتن جسم و روح سالم، تغذیه‌ی مناسب و استراحت کافی نیز در کاهش اضطراب مؤثر است. پس مراقب خواب و خوراک خود باشید. از ویتامین‌های «ب» و قندهای طبیعی مانند خرما، کشمش، انجیر و عسل استفاده کنید و از پر خوری بپرهیزید. مصرف غذاهای پر چرب و شیرین، مقادیر زیاد نمک و کافئین موجود

در قهوه و مصرف بیش از حد برخی ویتامین‌ها می‌تواند اثرات سمی داشته باشند و کار بدن را مختل کنند. نوشیدن حدود دو لیتر آب در روز ضروری است.

- **برنامه‌ریزی:** یک برنامه‌ریزی خوب و قابل اجرا باعث یادگیری بهتر می‌شود و یادگیری بهتر باعث کاهش و از بین رفتن اضطراب امتحان می‌شود. پس وقت خود را با برنامه‌ی امتحانی تنظیم کنید - کتاب‌ها را به چند بخش تقسیم کنید و در هر زمان روی بخشی از آن کار کنید. - درس‌ها را برای شب امتحان انباشته نکنید؛ زیرا شب امتحان زمان یادگیری درس نیست بلکه زمان مرور درس است.

قبل از شروع امتحان سعی کنید از همدیگر سؤال نکنید و از بیان جملات منفی بپرهیزید. وقتی مضطرب هستید ممکن است حتی بدون آن‌که متوجه باشید نفس خود را در سینه حبس کنید، در این حالت میزان اکسیژن در خون کاهش می‌یابد و عضلات شما منقبض می‌شوند و ممکن است احساس سردرد کنید یا نگرانی شما افزایش یابد. پس هرگاه احساس نگرانی کردید، نفس عمیق بکشید، و چند ثانیه هوا را در ریه‌های خود نگه دارید. سپس به آرامی تا ده بشمارید و هوا را آزاد کنید. به ذهن خود استراحت بدهید (تجسم یک منظره‌ی زیبا می‌تواند ذهن شما را از یک موقعیت اضطراب‌زاد دور کند. جملات دلگرم کننده به خود بگویید و تفکرات مثبت را جایگزین تفکرات منفی کنید؛ برای مثال در صورت فراموشی پاسخ، با آرامش به خود بگویید من می‌توانم جواب را بنویسم کمی وقت لازم است تا یادم بیاید.

پرهیز از اضطراب‌های متفرقه نیز یکی از راه‌هایی است که به کنترل اضطراب شما کمک می‌کند؛ برای مثال در شب امتحان مسابقات فوتبال را دنبال نکنید. اگر امتحان قبلی رضایت‌بخش نبوده است، به آن فکر نکنید و تحلیل امتحان قبلی را به فرصت مناسب‌تری موکول کنید.

نوشیدن مایعات فراوان در ایام امتحان به دفع مواد اضطراب‌زای موجود در خون کمک می‌کند، فکر نکردن به نتیجه‌ی امتحان و واگذاری این مسائل به آینده نقش مهمی در مقابله با اضطراب ایفا می‌کند. به موفقیت‌های خود فکر کنید، به توانایی‌هایی که دارید و تلاش‌هایی که می‌کنید.

- **الگوهای خوب:** یکی دیگر از راه‌های مبارزه با اضطراب، تقلید از افرادی است که آرام و بدون اضطراب هستند. برخی افراد خیلی آرام و راحت به نظر می‌رسند، کارها و فعالیت‌های خود را با آرامش بیشتری انجام می‌دهند و کنترل خوبی روی رفتار خود در شرایط اضطراب‌زا دارند. می‌توان برای کاهش اضطراب رفتار چنین افرادی را الگو قرار داد. ببینید آن‌ها چه‌طور حرف می‌زنند؟ چگونه راه می‌روند؟ چگونه نگاه می‌کنند و در شرایط اضطراب‌زا چه عکس‌العملی دارند؟

جانک

اشاره

یکی از ویژگی‌های نویسندگان خوب این است که می‌توانند خودشان را به جای دیگران بگذارند. آدم یا حیوان فرقی نمی‌کند. مهم این است که دنیا را از نگاه آن‌ها می‌بینند. خوب است شما هم بعد از خواندن این دو مطلب سعی کنید خودتان را جای جانوران دیگر فرض کنید و خاطرات آن‌ها را بنویسید و به دفتر مجله بفرستید. چه طور است کار را با یک مارمولک، پروانه یا آینه شروع کنید.



انتظار ماهی قرمز

امروز روز خوبی بود. این چند روزی که از استخر بزرگ پرورش ماهی به این‌جا آمده‌ام، خیلی خوش می‌گذرد. این‌جا پر از نور و سر و صداست. همه چیز برایم تازگی دارد. با تعدادی از دوستانم در یک طشت پلاستیکی بزرگ زندگی می‌کنیم که بیرون مغازه روی یک بلندی گذاشته‌اند. هر روز آدم‌های زیادی بالای سر ما می‌آیند و نگاهمان می‌کنند. ما این پایین می‌بینیم که روی ما خم شده‌اند و سوراخ می‌گیرند و داخل یک کیسه‌ی پر آب می‌اندازند و به آن‌ها می‌دهند و در عوض چند تکه کاغذ می‌گیرند. می‌گویند سر آن‌هایی که از ما جدا می‌شوند، چه بلایی می‌آید. یکی از ماهی‌ها که خیلی بدبین است با عقل جور در نمی‌آید ما را می‌خرند تا بپزند و بخورند.

آدم‌ها ما را می‌خرند تا در یک ظرف شیشه‌ای وسط سفره‌ی هفت‌سین بگذارند. هفت‌سین یک جور سفره‌ی پر از خوردنی‌های رنگارنگ است که آدم‌ها دوست دارند چندتا از ما وسط آن این‌ور و آن‌ور برویم. این هم از شانسی ماست! هر چند خیلی شاعرانه و جذاب است. اما حقوق ماهی‌ها رعایت نمی‌شود. آن ظرف‌ها خیلی کوچک‌اند و ماهی‌ها نمی‌توانند راحت گردش کنند. به‌علاوه، اگر آبشان دیر به دیر عوض شود کارشان ساخته است!

این‌جا توی طشت شایعات فراوانی در مورد سرنوشت ماهی‌ها وجود دارد که بعضی از آن‌ها باعث می‌شود باله‌ها بر تنم سیخ شود! اما من عادت دارم همیشه به قسمت مثبت ماجرا فکر کنم. با این‌که نگرانم و کمی می‌ترسم اما به روی خودم نمی‌آورم. دلم نمی‌خواهد مثل بعضی ماهی‌های دیگر ترسو باشم و به خاطر فکرهای بداز غصه‌سکنه کنم. بی‌صبرانه منتظرم یک روز صاحب مغازه مرا بگیرد و به دست یکی از مشتری‌هایش بدهد تا بتوانم سفره‌ی هفت‌سین را از نزدیک ببینم!



باطن رات وران

منیژه نصراللهی

نگرانی عنکبوت!

دوباره عید دارد از راه می‌رسد تا غم و گرفتاری‌های من شروع شود. عید پارسال، پدر را در یک حادثه‌ی خانه‌تکانی شب عید از دست دادیم! عید دو سال قبل هم خاله‌جان و شوهرش در یک حادثه‌ی خانه‌تکانی از دست رفتند! گاهی به تمام آشنایان و فامیل‌هایی فکر می‌کنم که در خانه‌تکانی‌ها و جاروکشی‌های شب عید مرده‌اند. اگر بلد بودم اسمشان را بنویسم فهرست بلند بالا و جان‌سوزی می‌شد! از هر چی جارو و دستمال بدم می‌آید. از همه بدتر آن وسیله‌ی کشتار جمعی وحشتناکی است که صدای مهیبی دارد و آدم‌ها اسمش را جاروبرقی گذاشته‌اند. همین پارسال خانواده‌ی همسایه‌مان که در اتاق کناری، گوشه‌ی گمد دیواری خانه ساخته بودند و برای خودشان دم و دستگاهی به هم زده بودند، با آن خرطوم زشت و دراز بلعیده شدند و معلوم نشد بالاخره چه بلایی بر سرشان آمد! البته یکی دو نفرشان توانسته بودند خود را از داخل شکم گنده و پر از گردو خاک و آشغال این غول بی‌شاخ و دم نجات بدهند. اما آن قدر از این حادثه پریشان و ناراحت شده بودند که بیچاره‌ها تار تنیدن یادشان رفته بود و مجبور شدند برای زندگی به خانه‌ی قوم و خویش‌های دور دست شان بروند. چاره‌ای نیست. عید دارد نزدیک می‌شود و من نگران جانم هستم. تازگی‌ها پسرعمویم که در زیر زمین خانه زندگی می‌کند، پیغام داده که برای زندگی به آن‌جا کوچ کنم. شنیده‌ام آن‌جا وفور نعمت و آسایش است و پسرعمویم با تار برای خودش کاخی ساخته که نظیر ندارد و در گوشه‌ی سقف زیر زمین گسترده شده است. باید فکرهایم را بکنم. این‌جوری که نمی‌شود با ترس و لرز زندگی کرد. شاید بروم زیر زمین و آن‌جا دور از کابوس خانه‌تکانی و جارو و دستمال، برای خودم خانه‌ای بسازم و یک عمر دور از جنایت آدم‌ها به خوبی و خوشی زندگی کنم! باید فکرهایم را بکنم!



مهدی زارعی

بزرگان جام جهانی

در شماره‌ی قبل به نکات جالب و خنده‌دار جام‌های جهانی اشاره کردیم. در این شماره به تیم‌ها و بازیکنان افتخار آفرین جام جهانی پرداخته‌ایم:

▶ برزیلی‌ها پرافتخارترین تیم جام جهانی هستند. آن‌ها تنها تیمی هستند که در تمامی هیجده دوره‌ی برگزاری جام حاضر بوده‌اند. آنان در این ادوار پنج‌بار قهرمان شده‌اند.



▶ آلمانی‌ها نیز رکوردی عجیب دارند. در شانزده دوره‌ی جام جهانی شرکت داشته‌اند و در یازده دوره از این رقابت‌ها در شمار چهار تیم برتر جام قرار گرفته‌اند. از جمله سه عنوان قهرمانی و چهار عنوان دومی در جام.



▶ «ژوست فونتین»، بازیکن مراکش‌الاصل تیم فرانسه در جام جهانی ۱۹۵۸ در شش مسابقه سیزده گل به ثمر رساند و آقای گل جام شد. رکورد او در جام جهانی هرگز توسط بازیکن دیگری تکرار نگردید. جالب این‌جاست که فونتین در ابتدا یک بازیکن ذخیره بود و وقتی هم‌بازی او مصدوم شد و نیاز به حضور «فونتین» در ترکیب تیم احساس شد وی حتی کفش مناسب برای حضور در زمین نداشت! فرانسوی‌ها خوش‌شانس بودند که کفش یکی از بازیکنان ذخیره درست به اندازه‌ی پای ژوست بود تا او با پوشیدن آن‌ها آقای گل جام شود.



▼ «رونالدو»، مهاجم برزیلی در چهار دوره‌ی حضور در جام‌های ۱۹۹۴، ۱۹۹۸، ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ مجموعاً پانزده گل به ثمر رسانده است تا بهترین گلزن در مجموع دوره‌های جام لقب گیرد. دیگر گلزنان بزرگ جام‌های جهانی عبارت‌اند از:
- گرد مولر از آلمان (۱۴ گل در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۴)
- ژوست فونتین از فرانسه (۱۳ گل در سال ۱۹۵۸)
- پله از برزیل (۱۲ گل در سال‌های ۱۹۵۸، ۱۹۶۲، ۱۹۶۶ و ۱۹۷۰)

● در اولین دوره‌ی جام جهانی که در سال ۱۹۳۰ در اروگوئه برگزار شد فقط سیزده تیم آمادگی خود را برای حضور در بازی‌ها اعلام کردند که از بین این تیم‌ها نه تیم از قاره‌ی آمریکا و چهار تیم اروپایی بودند؛ چهار تیم فرانسه، بلژیک، رومانی و یوگسلاوی همگی با یک کشتی از اقیانوس اطلس عبور کرده و به اروگوئه سفر کردند.





● تنها مربی که دوبار جام جهانی را بالای سر برده است «ویتوریو پوزو» از ایتالیا است. پوزو در سال‌های ۱۹۳۴ و ۱۹۳۸ با تیم ایتالیا قهرمان جهان شد.

▶ تنها بازیکنی که در دو دوره از مسابقات جام جهانی به‌عنوان بهترین بازیکن برگزیده شد «زین‌الدین زیدان» فرانسوی است. این بازیکن الجزایری‌الاصل در سال‌های ۱۹۹۸ و ۲۰۰۶ به این افتخار دست یافت.

● در اولین دوره‌ی جام جهانی که به پیشنهاد «ژول ریمه»، رئیس فدراسیون فوتبال جهانی برگزار شد، جامی برای تیم قهرمان در نظر گرفته شد که «آبل لافور»، مجسمه‌ساز فرانسوی آن را ساخت و به نام «جام ژول ریمه» شناخته شد. از ابتدا قرار بود هر تیم سه بار فاتح این جام شد، جام را برای همیشه به کشور خود ببرد. برزیلی‌ها نیز با سه قهرمانی در سال‌های ۱۹۵۸، ۱۹۶۲ و ۱۹۷۰ به این افتخار دست یافتند. اما در دهه‌ی ۸۰ میلادی این جام از موزه‌ی فدراسیون فوتبال برزیل به سرقت رفت و دیگر هرگز پیدا نشد! به نظر می‌رسد سارقین این جام را ذوب کردند؛ زیرا طبیعی بود که کسی «جام ژول ریمه» را از آنان نخرد! جامی هم که پس از قهرمانی برزیل به قهرمانان اهدا می‌گردد، جام «فیفا» یا همان جام جهانی است.

● در جام جهانی ۱۹۵۰ خبری از فینال در جام نبود. دلیل این امر قانون برگزاری آن دوره از بازی‌ها بود که چهار تیم برتر می‌بایست به‌صورت «دورهای» باهم مسابقه می‌دادند. جالب این‌جاست که در آخرین دیدار تیم برزیل برای قهرمانی نیازمند یک مساوی با تیم اروگوئه بود. اما برزیلی‌ها در حضور بیش از ۱۷۰ هزار تماشاگر برزیلی (۲-۱) از اروگوئه شکست خوردند و جام را از دست دادند!

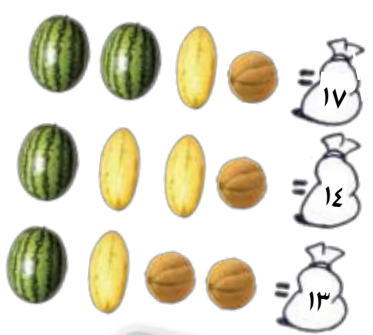
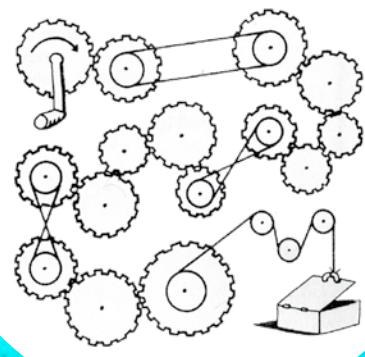
● تیم مجارستان در سال ۱۹۵۴ به تیم «جادوگران» معروف بود. از قدرت این تیم همین بس که بگوییم این تیم در پنج مسابقه ۲۷ گل به ثمر رساند. از جمله ۱۰ گل در دو مسابقه به تیم آلمان!

● پرگل‌ترین دوره‌ی جام جهانی (از لحاظ میانگین گلی)، جام جهانی ۱۹۵۴ (سوئیس) بود. در این دوره در ۲۶ مسابقه ۱۴۰ گل به ثمر رسید (میانگین ۵/۴۲ گل در هر مسابقه) و تماشاگران از دیدن بازی‌هایی پر گل لذت بردند. از جمله در پرگل‌ترین مسابقه‌ی تاریخ جام جهانی، اتریش (۵-۷) سوئیس را شکست داد.

میزبان	نتیجه‌ی دیدار نهایی	توضیحات
۱۹۳۰ اروگوئه	اروگوئه (۲-۴) آرژانتین	اروگوئه پس از دو قهرمانی در المپیک، قهرمان جام جهانی شد
۱۹۳۴ ایتالیا	ایتالیا (۱-۲) چکسلواکی (در وقت اضافی)	ضعف داوری‌ها در قهرمانی ایتالیا تأثیر فراوان داشت
۱۹۳۸ فرانسه	ایتالیا (۲-۴) مجارستان	ایتالیا در دومین دیدار خود فرانسه‌ی میزبان را حذف کرد
۱۹۵۰ برزیل	اروگوئه (۱-۲) برزیل	اروگوئه در دومین حضور خود در جام برای دومین بار قهرمان شد
۱۹۵۴ سوئیس	آلمان غربی (۲-۳) مجارستان	مجارستان در دور اول (۳-۸) آلمان را برد. اما در فینال...
۱۹۵۸ سوئد	برزیل (۲-۵) سوئد	آغاز درخشش «پله»، ستاره‌ی برزیل در ۱۷ سالگی
۱۹۶۲ شیلی	برزیل (۱-۳) چکسلواکی	این جام به جام خشونت معروف شد
۱۹۶۶ انگلستان	انگلستان (۲-۴) آلمان غربی (در وقت اضافی)	یک گل مشکوک در فینال، عامل اصلی قهرمانی انگلیس شد
۱۹۷۰ مکزیک	برزیل (۱-۴) ایتالیا	صف ۲۰ کیلومتری هواداران برزیل در فرودگاه «ریو»
۱۹۷۴ آلمان غربی	آلمان غربی (۱-۲) هلند	ایران در تلاش برای صعود به این جام به استرالیا باخت
۱۹۷۸ آرژانتین	آرژانتین (۱-۳) هلند (در وقت اضافی)	هلند شایسته‌ترین تیم برای فتح جام بود - اولین حضور ایران در جام جهانی
۱۹۸۲ اسپانیا	ایتالیا (۱-۳) آلمان غربی	ایتالیا در دور اول بازی‌ها حتی یک پیروزی هم نداشت!
۱۹۸۶ مکزیک	آرژانتین (۲-۳) آلمان غربی	عراق نماینده‌ی آسیا خشن‌ترین تیم جام لقب گرفت
۱۹۹۰ ایتالیا	آلمان غربی (۰-۱) آرژانتین	آرژانتین اولین تیمی بود که در فینال گل نزد!
۱۹۹۴ آمریکا	برزیل (۰-۰) ایتالیا (برزیل در ضربات پنالتی پیروز شد)	برزیل اولین تیمی بود که برای چهارمین فاتح جام می‌شد.
۱۹۹۸ فرانسه	فرانسه (۰-۳) برزیل	دومین حضور ایران در جام جهانی و پیروزی (۱-۲) بر آمریکا
۲۰۰۲ ژاپن و کره جنوبی	برزیل (۰-۲) آلمان	ایران با شکست از ایرلند جنوبی به جام جهانی نرسید
۲۰۰۶ آلمان	ایتالیا (۱-۱) فرانسه (ایتالیا در ضربات پنالتی پیروز شد)	سومین حضور ایران در جام جهانی

بالا یا پایین؟

آیا می‌توانید بگویید
اگر دسته را در جهت پیکان
بچرخانیم در جعبه به
سمت بالا حرکت می‌کند یا
به سمت پایین؟



هر کدام چند کیلو؟

آیا می‌توانید با توجه به تساوی‌ها
بگویید وزن هر هندوانه، خربزه و
طالبی چند کیلو گرم است؟

از سبک به سنگین؟

خروس حنایی از خروس سفید سنگین‌تر است،
خروس خاکستری از خروس خال خالی سنگین‌تر اما از
خروس سیاه‌سبک‌تر است، خروس خال خالی از خروس سفید
سنگین‌تر است و بالاخره، خروس سیاه از خروس حنایی
سبک‌تر است. با توجه به اطلاعات بالا آیا می‌توانید آن‌ها
را از سنگین‌ترین به سبک‌ترین مرتب کنید؟

صد عدد شکلات

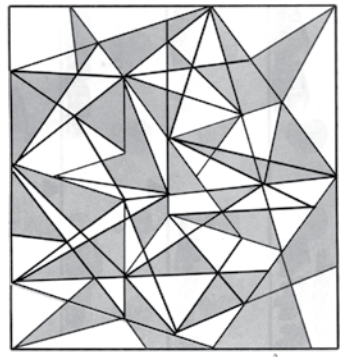
می‌خواهیم با ۱۰۰۰۰ تومان ۱۰۰ عدد
شکلات بخریم. شکلات‌ها ۱۰۰۰ تومانی،
۳۰۰ تومانی و ۵۰ تومانی هستند. از هر
شکلات چندتا باید بخریم؟

علیرضا باقری جیلی



ستاره‌ی پنهان

در شکل زیر یک ستاره‌ی
پنج پر کامل به شما چشمک
می‌زند. آن را پیدا کنید.



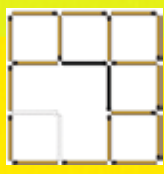
از ۵ به ۳

با ۱۲ عدد چوب کبریت شکل زیر را درست
کنید تا ۴ مربع کوچک و ۱ مربع بزرگ به دست
آید. آیا می‌توانید با جابه‌جایی ۴ چوب کبریت
تعداد مربع‌ها را از ۵ به ۳ تغییر دهید؟

پاسخ‌های سرگرمی شماره‌ی قبل:

عدد بعدی؟
عدد ۲۲
توضیح: اعداد به ترتیب با اعداد ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ۶ جمع شده است. بنابراین عدد ۱۶ یا عدد ۶ جمع می‌شود که حاصل آن ۲۲ می‌شود.

از پنج به هفت
همان‌طور که در شکل می‌بینید با جابه‌جایی دو
چوب کبریت ۷ مربع داریم. (۵ مربع کوچک،
یک مربع متوسط و یک مربع بزرگ).



جمع‌آوری دایره‌ها
۹ توپ را به ۳ گروه ۳ تویه تقسیم کنید. وزن
دو گروه از توپ‌ها را با استفاده از ترازو مقایسه
کنید. به این ترتیب گروهی که توپ سنگین‌تر
در آن قرار دارد مشخص می‌شود. اگر کفه‌های
ترازو مساوی هم ایستاد، توپ سنگین‌تر در
گروهی است که وزن نشده است.
حال دو توپ از این گروه انتخاب کنید و وزن
آن‌ها را مقایسه کنید یا منطقی که در بالا توضیح
داده شد توپ سنگین‌تر مشخص می‌شود.

توپ و ترازو



جدول

حروف مربع‌های شماره‌دار را به ترتیب بنویسید تا رمز جدول به دست آید.

روز پیروزی انقلاب اسلامی	منقار عایق	نژاد ایرانیان	وسایله‌ی دفاعی برخی جانداران	علامت‌بیماری	کار بی‌مزد ترس	نیروی جاذبه‌ی زمین زندگی	
وطن ارسطو			ریشه نامی دخترانه		آزاده		
کرمی اوله‌ای	۳			ایزرای هندسی	از گندم تهیه می‌شود		
				از انواع گل یاس			۱۰
اقامتگاه امام خمینی در ترکیه	نوعی ریشه مخالف‌زیر				آذر		۹
			دوست طی مسافت در واحد زمان		رومی نامرتب		۸
دارو درخت انگور			درجه‌ی سانتی‌گراد نام درسی		بیلای بی‌انتها	بلندقد. قوی هیکل	
					از عنکبوتیان		
	نترس پایتخت لهستان				بشت سرهم		۱۱
جمع منابع میه‌مترکم			بخشی در شمال اراک فتح‌کننده				
					قلب وارونه	فیلم دنباله‌دار	
	دیفتری به هم ریخته مکرر				شاه بی‌نقطه		
عددی یک رقمی دانشمندی یونانی		میدان بوکس	شادی بی‌آغاز خاطر		سبزینه		۱۳
						سن شناسنامه‌ای	
					اندیشه مددکاری		
					نوعی واحد اندازه‌گیری یک غم		۱۷
حشره‌ای قسمتی از برگ	دور کرد از مواد پروتئینی		مبالغه کردن عینک شکسته			بدون حرکت بودن	
			ابر تودهای رطوبت				۲۰
					اولین عدد	حباب روی آب	
از مزه‌ها شوت تو خالی		پیدا و آشکار			مویی		
مولد برق							
					جانوری دریایی		۲۳

* در طراحی این جدول از کتاب علوم تجربی اول راهنمایی استفاده شده است.
رمز جدول شماری قبل: بهار زندگی تان سبز باد



رامین جهان پور

رنگی ترین جزیره‌ی خلیج فارس

خلیج فارس، مهم‌ترین خلیج دنیا و یک سر و گردن از همه‌ی آن‌ها بالاتر است. چون بستر و سواحل آن پر از مخازن عظیم نفت و گاز است و دو پنجم نفت خام جهان از این جا تأمین می‌شود. نام خلیج فارس از کهن‌ترین نام‌های جغرافیایی است.



جزایر ایرانی خلیج فارس

خلیج فارس صدها جزیره‌ی کوچک و بزرگ مسکونی و غیر مسکونی دارد که از این میان، ۳۴ جزیره متعلق به ایران است. برخی از این جزایر عبارت‌اند از: قشم، کیش، هرمز، هنگام، خارک، لاوان، لارک، سیری، ابوموسی، هندرابی، تنب بزرگ، تنب کوچک، فرور، نخیلو ...



▲ این کتیبه‌ی سنگی قدیمی‌ترین نقشه‌ی خلیج فارس است که توضیحات آن ۲۶۰۰ سال پیش به خط میخی بابلی نوشته شده است. دو خط موازی که از حفره‌ی وسط کتیبه می‌گذرد، رود فرات است و دایره‌ی بزرگی که فرات به آن وصل شده، خلیج فارس است. در قدیم که همه‌ی سرزمین‌های اطراف خلیج فارس متعلق به امپراطوری ایران بوده است، خلیج فارس و دریای عمان را در مجموع «دریای پارس» و به زبان عربی «بحر الفارسی» می‌گفتند.



▶ این یکی از قدیمی‌ترین اسناد دنیا در باره‌ی خلیج فارس و مربوط به دوره‌ی هخامنشی است که هنگام ساخت کانال سوئز جدید در مصر کشف شده است. سخنان داریوش بر روی آن نشان می‌دهد از همان زمان این مکان را دریای پارس می‌نامیده‌اند و کانال سوئز اولین بار به دستور داریوش، پادشاه هخامنشی ایجاد شده است:

من پارسی هستم، از پارس مصر را گرفتم، فرمان دادم این آبراه (کانال) را بکنند، از رودی به نام نیل که در مصر روان است، به سوی دریایی که از پارس می‌آید. آن‌گاه این آبراه کنده شد، همان‌گونه که من فرمان داده بودم و کشتی‌ها از مصر، از این آبراه به سوی پارس رفتند بنا بر خواست من.